تحقیق برای دانش آموزان

سلسله قاجاریه



اقتباس و تدوین

سعید قانعی

سلسله قاجاریه

سعید قانعی

۱۳۸۷

سرشناسه	: قانعی، سعید، ۱۳۳۵-
عنوان و نام پدیدآور	: سلسله قاجاریه/ سعید قانعی.
مشخصات نشر	: تهران: ساحل، آوای عشق ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۹۶ ص.
شابک	: 978-964-6495-86-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: ایران--تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ۸س۲ق/DSR۱۳۱۱
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۴۷۵۶۸



سلسله قاجاریه

اقتباس و تدوین: سعید قانعی

ویراستار: منصوره عسگری

چاپ سوم: ۱۳۸۸

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات ساحل ناشر همکار: آوای عشق

چاپ: پیام لیتوگرافی: گل مقدم

شابک: ۹-۸۶-۶۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸

مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب،

خیابان ۱۲ فروردین، کوی بهشت آئین، پلاک۶

تلفن: ۶۶۴۱۲۹۵۴-۶۶۴۱۹۳۶۶

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱

ابتدای کار قاجاریه

یورش مغول راه ورود شماری زیاد از تیره‌های ترک و تاتار را به ایران باز نمود و تیره‌های که در راه هدفهای چنگیز، دست به کشتارهای بی‌رحمانه و کشتن مردم و چپاول اموال اهالی شهرها و دهستانهای ایران زده بودند، در سایه نیروی نظامی مغول و سپس در سایه خدمتگزاری به ایلخانان مغول بسیاری از دشتها و دامنه‌های سبز و خرم کوهستانهای فلات ایران و قفقازیه را برای نشیمن خود اختیار کردند و در مدت دو سده فرمانروایی ایلخانان در ایران در جابجایی‌هایی که در جای سکونت این تیره‌ها داده شد، نژادهای گوناگون تاتار و ترک در هم آمیختند و به انگیزه نام جای سکونت و یا انگیزه‌های اجتماعی، اصطلاحات و نامهایی تازه در مورد این تیره‌ها به کار برده شد که از آن جمله ترکمانان و اوزبک را می‌توان نام برد.

ترکتازی و خونخواری تیمور که از دیدگاه ضربت تاریخی بر پیکر ملت ایران تکمیل کننده یورش مغولان وحشی بود، بار دیگر کشور ایران را پهنه خودنمایی و آزمایش نیروی جنگجویی تیره‌های ترک و تاتار قرار داد و در این کشمکشها تیره درهم آمیخته ترک و مغول با نامهای تازه ترکمان و اوزبک و مانند آن در پهنه کارزار وارد شدند و برخی از سران تیره‌ها، پاداش کشتارها و خونریزیهایی را که

به دستور تیمور لنگ در ایران و دیگر کشورهای آسیای باختری انجام دادند، به صورت حکمرانی و فرماندهی سپاه و مانند آن از آن مرد خونخوار گرفتند و ترکمانان و تیره‌های هم‌نژاد آنان که تا یورش تیمور تنها از جنبه نظامی مورد توجه شاهان روزگار بودند، اندک نقش سیاسی و فرمانروایی را برگزیدند و در سراسر قفقازیه، در دشتهای شمالی دریای خزر و ترکستان باختری و آذربایجان و آسیای کوچک و شامات و فلسطین، حکومت‌هایی برای خود برپا نمودند که برخی از آنها مانند حکومت آل عثمان قوی شد و نیرو گرفت و کم کم امپراتوری بزرگی شد.

رواج زبان ترکی در آذربایجان و قفقازیه نشان می‌دهد که در تمام دوران پادشاهی تیمور و جانشینان او در ایران و آسیای باختری، این کرانه گرانیگاه حکومت بود و روشن و آشکار است که آذربایجان یکی از بزرگترین اردوگاهها و مهمترین انبار ذخیره نظام و جای تمرکز نیروهای گوناگون به شمار می‌آمد و جانشینان تیمور تا زمانی که هنوز نشان تجزیه در امپراتوری آنان پدیدار نشده بود، توجهی ویژه به این بخش از قلمرو خود داشتند و این کار، تیره‌هایی را که در این کرانه ساکن بودند، خواه ناخواه در مسیر بالا و پایین رفتن رویدادهای سیاسی و کشمکشهای نظامی قرارداد.

نخستین نشانهای تجزیه دولت تیموری از این کرانه پیدا شد و ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو، تمام کوشش و نیروی خود را برای چیره شدن بر آذربایجان قفقاز به کار انداختند و اندکی بعد نیروهای نظامی شایان توجه‌ای از اجتماع تیره‌های تاتار و ترک در ترکستان باختری و دشت‌های جنوبی روسیه و شمال قفقازیه در آنجا پدیدار گشت که برای نفوذ به خاک ایران، شاهان صفویه را زیر فشار زیادی قرار داده و انگیزه جنگ‌هایی خونین و کشمکش‌های

همیشگی گردیدند.

ترکمانان آق قویونلو که در آذربایجان مدتی حکومت کردند و می‌توان گفت که پایه اصلی نیروی صفویه را در آغاز بنا نهادند، نام خود را به دسته‌ای از ترکمانان داد که چند سده با عنوان قاجاریه در پهنه سیاست ایران پدیدار شدند و اگر مرگ قاجاریه را نتوانیم به انگیزه درازی زمان از بازماندگان ترکمانان آق قویونلو بدانیم، باز این نکته آشکار است که قاجاریه به ترکمان بودن خود سرافرازی می‌کردند و به همین انگیزه‌حتی پس از آنکه تاج و تخت شاهی ایران را دست آوردند، القاب و عناوین قویونلو و دولو را که شناسانندہ زندگانی ساده شبانی آنان در روزگاران پیش از دوره فرمانروایی بود، همچنان برای خود نگهداشتند.

از اشاراتی که در برخی از اسناد تاریخی شده چنین بر می‌آید که در روزگار صفویه، شاید به انگیزه آنکه شاهان نخستین آن سلسله از سوی مادر با ترکمانان خویشاوندی داشتند، ترکمانان ساکن حوالی رود ارس را برای مرزبانی و دفاع از خاک ایران در برابر یورشها و دستبردهای اوزبکان به استرآباد (گرگان کنونی) کوچانیده شدند و این جابجایی خود، دلیلی روشن است بر این که ایل مزبور هنوز نیروی جنگجویی و خوی سپاهیگری را نگهداشته و می‌توانسته است در برابر فشار اوزبکان و ترکمانان ساکن ترکستان باختری پایداری کند.

هنگامی که ترکمانان قاجار کارگزار نگهداری مرزهای ایران در گرگان و دشت شدند، بنا به نیاز زندگی شبانی، دشتهای کنار رود گرگان و اترک را برای نشیمن خویش برگزیدند تا هم سرزمینی همانند مسکن پیشین خود داشته باشند و هم از چمنزارها و مرغزارهای کناره گرگان و اترک سود جویند و به همین انگیزه کوخهای ایلیاتی تیره‌های قاجار در درازای دره رود گرگان برپا شد و پس

از مدتی که تاریخ درست آن را نمی‌توان گفت، از دیدگاه جای نشیمن میان دسته‌های ایل، ناسازگاری روی داد و سران و کلانتران ایل، مرزی برای کرانه سکونت خود و چراگاه حیوانات و گوسفندان تیره‌ها تعیین کردند که جریان رود گرگان مرز آن بود. بدین ترتیب شماری از تیره‌های قاجار در کنار بالایی رود گرگان و شماری دیگر در کنار پایینی آن رود ساکن شدند. گروهی که در بالای رود گرگان بودند، به یوخاری باش و گروه پایین رود به آشاقه باش که دو اصطلاح ترکی است، نامبردار شدند وبعدها دسته یوخاری‌باش، به دَوَّلو و تیره آشاقه‌باش، به قویونلو شناخته شدند.

ایل آشاقه‌باش

دسته آشاقه باش از ایل قاجار که پس از نیرو گرفتن و زمامدار شدن به ایل قویونلو نامبرده شدند، هم از دیدگاه محلی و هم از دیدگاه خوش‌خدمتی به شاهان همزمان خود، اندک‌اندک نیرو گرفتند و در دوران پادشاهی صفویه یا شاهان آن سلسله، از ناسازگاری و دودستگی بین ایلهای قاجار سود جستند و از یگانه شدن آنان که ممکن بود به شورش و خیزش علیه حکومت مرکز بینجامد، جلوگیری می‌کردند و بدین ترتیب هر یک از دو دسته که بهتر می‌توانست مهر و محبت شاهان صفویه را به خود جلب کند، بیشتر مورد نوازش و بخششهای شاهانه قرار می‌گرفت.

گروه آشاقه‌باش از زمان حکومت شاه سلیمان صفوی جایگاه نخست را نسبت به گروه شمالی ایران در دستگاه صفویه به دست آورده و اعتماد و دلبستگی دربار را به خود جلب کرده بود.

برخی از سران و بزرگان آشاقه باش دارای جایگاه منصب و تیول و دستگاه

حکمرانی در حوزه دشت و گرگان شدند و این کار خود بیش از پیش کینه و رشک دسته یوخاری باش یا دَوَلو را نسبت به سران آشاقه‌باش برانگیخته بعدها انگیزه کشمکشهایی خونین و زدوخوردهای بی‌رحمانه بین این دو گروه گردید و بر پا کننده دولت قاجار را که از سران آشاقه‌باش بود، بر آن داشت تا سیاست بی‌رحمانه و خانمان براندازی نسبت به خویشاوندان ایل دولو پیش گیرد.

باید دانست که شمار مردم و نیروی ایل آشاقه‌باش از آغاز کار، بیش از دسته دولو بود و با پشتیبانی دربار صفویه از دسته نخستین، انگیزه ناتوانی دسته دوم گردیده است.

آنچه آشکار وروشن است، در آغاز خیزش ایلات قاجار برای به دست آوردن زمام حکومت در ایران، نامی از دسته یوخاری‌باش در بین نیست، ولی در جنگها و کشمکشهایی که میان سران ایل آشاقه‌باش و حکومتهای مرکزی ایران در زمان زندیه روی داد، نزدیک به تمامی افراد قاجاریه از هر دو دسته شرکت داشته‌اند و بدین ترتیب دیده می‌شود که در راه به دست آوردن نیرو، ناسازگاریها و دو دستگی از نظر افراد ایل نابود گردید و تنها سران یوخاری‌باش خواستار حکومت و پادشاهی بودند و به دست آغامحمدخان قاجار نیست و نابود شدند.

پیوند آشاقه‌باش با شاه تهماسب دوم

پس از شکست ننگین سلطان‌حسین صفوی از سپاه بسیار کم محمود افغان و فروپاشی پایتخت ایران در سال ۱۱۰۰ خورشیدی برابر با ۱۷۲۲ میلادی، یکتایی سیاسی و اداری ایرانیان از بین رفت و در هر گوشه‌ای از کشور پهناور در این سرزمین، نیروهای محلی و نیروهای دولتهای تجاوزگر همسایه آغاز به خودنمایی کردند، به گونه‌ای که در سال ۱۱۰۳ خورشیدی که سه سال از

فروپاشی اصفهان به دست افغانها گذشته بود، در ایران باختری نیروی عثمانی، در شمال باختری و کنارههای دریای خزر نیروی روسیه تزاری و در آذربایجان و قزوین نیروی شاه تهماسب دوم (پسر شاه سلطان حسین)، در خراسان ملک محمود سیستانی و افغانهای ابدالی فرمانروایی داشتند. در حقیقت اشرف افغان هم در اصفهان و فارس برای گسترش نفوذ خود تلاش بیش از اندازهای می‌کرد.

از پادشاهی ایران جز نامی بیش باز نمانده بود. این وضع زمینه مساعدی برای پیشرفت هدفهای نادر که در همان اوقات نیرویی کوچک در شمال خراسان گرد آورده بود، فراهم ساخت.

شاه تهماسب دوم که به کمک شماری از فراریان قزلباش و ایلات خمسه و افشار، بر آذربایجان و قزوین و گیلان دست یافته بود، بر آن شد که ایلات قاجار را به خود جلب کنند و در سال ۱۱۰۲ خورشیدی رهسپار گرگان شد.

فتحعلی‌خان از سران بزرگ دسته آشاقه‌باش قاجار با زبدگان جنگی ایل خود و شماری از افراد یوخاری باش به اردوی تهماسب‌دوم آمد و کارگزار گشودن تهران شد.

فتحعلی‌خان قاجار در این کارگزاری پرآوازه شد، زیرا با سپاه کم خود توانست از پیشروی سپاه اشرف افغان به سوی شمال جلوگیری کند و بر نشان همین خوش‌خدمتی از سوی شماه تهماسب دوم به سپهسالاری اردوی پادشاه صفویه برگزیده شد. بدین ترتیب برای نخستین بار یکی از افراد ایل قاجار، بزرگترین جایگاه نظامی را در دستگاه صفوی به دست آورد.

۲

کشته شدن فتحعلی خان

خراسان در دست ملک محمود سیستانی بود و سه نیروی گوناگون بـر آن بودند که مشـهد را بـه چـنگ آوردنـد: نـیروی افـغانی ابـدالی، نـیروی نـادر و شاه‌تهماسب دوم که به هر حال خراسان را برای استواری شاهی و گسترش نفوذ خود لازم می‌دانست و برای این که دست کم یکی از دو نیرو، نیروی دیگر را از کار انداخته باشد، از گرگان با نادر پیوند برقرار کرد و نامه‌ای محبت‌آمیز برای او فرستاد.

فرستاده شاه، نامه تهماسب را به نادر داد و او را بـرای کـمک بـه شـاهزاده صفوی تشویق نمود و پس از چند نامه، نادر بـه اردوی تـهماسب پـیوست و بدین‌ترتیب دو نیروی نادر و تهماسب به یک نیروی یگانه تبدیل شـد و امـیر تهماسب به گشودن خراسان بیشتر شد.

نادر در برابر سپهسالار کل اردوی شاه تهماسب روی خوش نشان داد و از همان آغاز کار و شاید هم پیش از پیوستن به اردوی تهماسب، بودن فتحعلی‌خان را بندی برای پیشرفت آهنگهای خود می‌دانست. فتحعلی‌خان هـم از پـیوستن نادر به اردوی تهماسب خشنود نبود. دو مـرد جـاه‌خواه در سـایه نـیکی آوازه

صفویه و با تظاهر به دولتخواهی و شاه‌دوستی، مبارزه‌ای سخت برای به دست آوردن زمام کارها آغاز کردند و رویداد لشگرکشی شاه تهماسب به خراسان، پهنه خودنمایی برای آن دو سردار و میدان مبارزه آنان بود.

در این مبارزه، فتحعلی‌خان قاجار در برابر هنر نظامی و دلاوری بی‌مانند نادر شکست خورد و پیش از رسیدن اردوی شاه به مشهد، کشته شد (۱۱۰۴ خورشیدی و ۱۷۲۷ میلادی) و بیشتر افراد ایل آشاقه‌باش به دستور نادر خلع سلاح شده و به گرگان روانه شدند.

کشته شدن فتحعلی‌خان قاجار، یکی از خطاهای سیاسی تهماسب دوم بود و او گمان نمی‌کرد که نادر پس از گشودن خراسان و سرکوبی افغانها، خواستار تاج و تخت باشد، ولی این رویداد از شرکت سران ایل قاجار در جنگهای شاه تهماسب با عثمانی جلوگیری نکرد و ایل قاجار بار دیگر در اردوکشی تهماسب دوم به آذربایجان، شرکت کردند و چون در این جنگ تهماسب از نیروی عثمانی شکست خورد وپیمان نامه ننگینی با عثمانیها بست، پیش درآمد برکناری او از پادشاهی فراهم شد و از همان زمان نادر، سیاست تند و خشنی نسبت به ایل قاجار که در تمام موارد از تهماسب پشتیبانی کرده بودند، پیش گرفت و در سراسر دوره زمامداری نادر، راه هر گونه جنبش و خیزش به روی ایلات قاجار بسته شده‌حتی جانشینان نادر نیز همان سیاست بی‌رحمانه را نسبت به ایل پیگیری کردند.

در واپسین شاهی نادر، پس از آنکه سنگدلی و بی‌رحمی و سیاست خشن و ناهنجار نادر، مردم ایران را به ستوه آورده و در هر کرانه‌ای شورشی برخاسته بود، ترکمانان یموت کنار اترک علیه حکمران دشت گرگان به‌پا خاستند وایلات قاجار که در دوره صفویه در برابر این گونه رستاخیزها از منافع دولت مرکزی

دفاع می‌کردند، در این مورد با ترکمانان همدست شدند، ولی سپاهی که نادر به گرگان فرستاد، بسیار از سران ایلات قاجار یموت را کشتند و از سرهای کشته‌شدگان منارهای بسیاری ساختند و برخی را هم زنده به‌گور کردند. این رویداد بار دیگر کینه ایلات قاجار را نسبت به خاندان افشار و جانشینان نادر نیرومند کرد.

محمدحسن‌خان و کینه جویی

محمدحسن‌خان پسر فتحعلی‌خان قاجار که فرمانروای ایل اشاقه‌باش نیز بود، ناتوانی و فروپاشی حکومت افشاری را در واپسین دوره شاهی وی، با شادمانی کامل پیگیری می‌کرد و پیوسته بر آن بود تا فرصتی به دست آورد و از تجزیه و فروپاشی دولت نادر سهمی ببرد و چون در نخستین شورش علیه نادر، با سیاست خشن و بیرحمانه سپاه وی روبرو شد، با نیرنگ و تدبیر از چنگ نیروی نادر گریخت و اندکی بعد که شاه افشار کشته شد و زمام کارهای خراسان و ایران شمالی به دست برادر زاده وی، علیقلی‌خان نامبردار به عادلشاه افتاد، ایلات قاجار مانند ایلات جنوب و باختر ایران سربه سرکشی و شورش برداشتند (۱۱۲۶ خورشیدی و ۱۷۴۸ میلادی).

سپاهیان عادلشاه به گرگان تاختند و گروهی از کلانتران ایل قاجار را دستگیر و در آن میان یکی از فرزندان محمدحسن‌خان را به نام محمد به دستور عادلشاه اخته کردند و بار دیگر آتش کینه و خشم سران قاجار را نسبت به جانشینان نادر و وابستگان به نیروی نادری برافروختند.

در این هنگام، ناسازگاری و کشمکش بین عادلشاه و ابراهیم‌خان، برادرزادگان نادر که هر دو خواستار پادشاهی بودند، زمینه را برای خودنمایی

ایل قاجار فراهم ساخت و محمدحسن‌خان، سرکرده ایل آشاقه‌باش، در این کشمکش وارد شد و گاهی به سود ابراهیم‌خان و زمانی به نفع عادلشاه در جنگهای شمال ایران شرکت کرد و چون آن دو از بین رفتند و شاهرخ نواده نادر در خراسان به پادشاهی و کار تجزیه ایران به اوج خود رسید، بیشتر سران ایلات و عشایر که زمانی زیر پرچم نادر گرد آمده بودند، از ناتوانی حکومت افشاریه در خراسان سود جسته هر یک به روشی پرچم آزادی برافراشتند.

محمدحسن‌خان قاجار نیز یکی از کسانی بود که خود را شایسته جایگاه فرمانروایی بر ایران می‌دانست و در گرگان و مازندران پیش‌درآمدهای اجرای این کار را فراهم می‌ساخت.

از جمله کارهای محمدحسن‌خان قاجار، بستن پیمان دوستی و همبستگی با سران ایلات یموت و ترکمانان کوکاران بود که دیر زمانی با ایل قاجار، سر کینه و دشمنی داشتند.

خان قاجار با تدبیر و سیاست آرام خود، از گردآمدن و اتحاد ترکمانان در گرگان نیرویی بزرگ پدیدار ساخت که اگر رویداهای ایران مرکزی و نیرو گرفتن ایل زند و هواداری بیشتر مردم از حکومت زندیه پیش نمی‌آمد، پیروزی او در احراز جایگاه پادشاهی ایران روشن و آشکار بود، ولی تلاش و کوشش خان قاجار در برابر نیروی زندیه به جایی نرسید.

۳

درگیری ایلات زند و قاجار

کریمخان زند که سپاهیگری و جنگ آزمایی رادر رکاب نادرشاه آموخته و مدتها با افراد ایل زند از ایلات لر، از خاک بختیاری به شمال خراسان رفته بود، پس از کشته شدن نادرشاه در تکاپوی نیروی زمامداری بود و به شرحی که در تاریخ زندیه آورده شد، در اصفهان و فارس حکومتی برپاکرد و آنگاه با دو حریف زورمند روبرو شد، یکی آزادخان افغانی که بر آذربایجان و بخشی از باختر ایران نفوذ داشت ودیگر محمدحسن‌خان قاجار، سرکرده ایل آشاقه باش که بر گرگان و مازندان فرمان می‌راند و او خود برای نابود کردن نیروی آزادخان افغانی و چیره شدن بر آذربایجان در تلاش بود.

محمدحسن‌خان، هنگامی که کریمخان را در پادشاهی صفویه با گزینش پسر نه ساله‌ای از خاندان صفویه به نام اسماعیل سوم زنده کرده آهنگ پدید آوردن یگانگی بین شهرها و کشورهای ایران را داشت، برای نخستین بار با چهل هزار سپاه از مردان جنگی ترکمانان قاجار و یموت در سال ۱۱۳۰ خورشیدی برابر با ۱۷۵۲ میلادی، به آهنگ گرفتن گیلان از راه مازندران و کناره دریای خزر، رهسپار شد و آهنگ او آن بود که پس از گرفتن گیلان به آذربایجان بتازد و رقیب

بیگانه (آزادخان) را از میان بردارد، ولی جنبش ناگهانی اردوی زندیه به سوی شمال او را به دفاع از گرگان ناگزیر ساخت.

نخستین برخورد نیروی خانها در شمال تهران به شکست محمدحسن‌خان پایان یافت، ولی در گرگان نیروی ذخیره و نیروی دفاعی خان قاجار، کار سپاهیان زند را دشوار ساخت و پس از چند ماه که از پیرامون‌گیری گرگان گذشت، روحیه سپاه زند پریشان شد و هنگامی که چابک‌سواران یموت به دستور محمدحسن‌خان از پشت سر به اردوی زند تاختند و پیوند اردو را با مرکز خواروربار و آذوقه و نیروی ذخیره بریدند، خان قاجار از گرگان بیرون آمد و بر سپاه زند تاخت. در آن میان شاه اسماعیل سوم با همراهان خود که در قلب سپاه زند جای داشت، به اردوی خان قاجار پیوست و کریم‌خان بدون پایداری زیاد، گرگان را رها کرده به اصفهان بازگشت و از این برخورد به اهمیت نیروی قاجار و خطری که از سوی شمال، حکومت او را بیم می‌داد، آگاه شد و از آن پس،نابود کردن قاجاریه و بریدن نفوذ محمدحسن‌خان را سرآغاز کار خود قرار داد.

گشودن اصفهان

سپاه زند علاوه بر آنکه از عهده حریف زورمند خود (محمد حسن‌خان قاجار) بر نمی‌آمد، با حریف دیگری چون آزادخان افغانی نیز در نبرد بود و با توجه به رویددهای سالهای ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۳ خورشیدی می‌توان به این نتیجه رسید که بودن آزادخان، از سویی گسترش نیروی قاجاریه و از سویی دیگر از سپاه زند جلو می‌گرفت و به هر حال در کشمکشهای چندین ساله پیدایی این عامل انگیزه ناتوانی دو رقیب دیگر گردیده است. نکته شایان توجه این است که نیروی دو ایل زند و قاجار در راه نابودی نیروی افغان از راههای گوناگون به کار

گرفته می‌شد، بدون آنکه نتیجه‌ای در برداشته باشد و حال آنکه اگر این دو سپاه با هم همبسته می‌شدند، در نخستین برخورد انگیزه شکست آزادخان را فراهم می‌ساختند.

کشمکش خان زند با آزادخان افغانی در پیمایش سال ۱۱۳۲ خورشیدی به شکست آزادخان پایان پذیرفت و هنگامی که آزادخان به آذربایجان برگشت، با نیروی تازه نفس خان قاجار روبرو شد و ناچار به والی بغداد پناه برد و کمک خواست، ولی از کمک او نومید شد.

شکست آزادخان از سپاه زند که خود نتیجه دلاوری شماری از تیره‌های تنگستانی و دشتی بود، خان قاجار را آسوده خاطر ساخت و با بیست‌هزار سپاهی رهسپار اصفهان شد.

سپاهیان زند در عراق و نزدیکی اصفهان از قاجاریه شکست خوردند و شهر اصفهان که مرکز نخستین حکومت زندیه بود، به دست محمدحسن‌خان افتاد و سپاه قاجار، جنگجویان زندیه را تا دروازه شیراز دنبال نمودند و خان زند با اندکی سپاه در شیراز پناهنده شد.

در این هنگام نیروی آزادخان که از آذربایجان به سوی تهران رهسپار بود، خان زند را از نابودی حتمی رهایی بخشید، زیرا محمدحسن‌خان که مرکز حکومت و کانون فراهم آوردن نیروی جنگی خود را در شمال با خطر روبرو دید، شیراز را رها کرده با شتاب به شمال ایران بازگشت و نیروی نیمه‌جان آزادخان را که با ترس و نومیدی می‌جنگیدند، در هم شکست.

این پیروزی پایه نیرو و نفوذ خان را در شمال ایران استوار نمود و از آن پس آزادخان از پهنه سیاست ایران بیرون رفت (۱۱۳۴ خورشیدی برابر با ۱۷۵۶ میلادی).

پیکار خانهای قاجار و زند

محمدحسن‌خان پس از آنکه نیروی آزادخان را نابودکرد، برای از بین بردن نیروی زندیه، خود را آماده نمود. از جمله، شماری از جنگجویان افغانی را به خدمت گرفت و شکست و کمبود سپاه را با گزینش افراد دادخواه از ایلات افشار و خمسه جبران نمود و رهسپار فارس شد، زیرا کریم‌خان شیراز را به پایتختی خود برگزیده و آن شهر را برای پیکار با حریف خود مناسب‌تر دیده بود.

سپاهیان قاجار از راه آباده و ممسنی و دشت ارژن که در جنوب شیراز قرار دارد، رهسپار شدند و در دشت ارژن، یکی از خانهای لارستان با تفنگچیان خود به اردوی قاجار پیوست و سپاه قاجار به شیراز یورش بردند، ولی کریمخان آن شهر را در برابر یورشهای قاجاریه برای دفاع آماده کرده بود و در درازنای پیرامون‌گیری شهر، دسته‌های سپاه زند از پیرامون به اردوی قاجار یورش بردند.

در این هنگام چون فراهم کردن خواروبار برای خان قاجار دشوار گردید، نگرانی و پریشانی در سپاه پدیدار گشت و در آن میان جنگجویان افغانی که نمی‌توانستند رفتار توهین‌آمیز خان قاجار را نسبت به سردار خود بردباری کنند، به اردوی زندیه پیوستند و شکست بر خان قاجار وارد آمد و بخشی از مهمات جنگی و وسایل اردوی او به دست سپاه زندیه افتاد (۱۱۳۶ خورشیدی برابر با ۱۷۵۸ میلادی).

این شکست علاوه بر آن که روحیه سپاه قاجار را دچار پریشانی ساخت، انگیزه بروز ناخشنودی بین سران سپاه آنها شد، تا آنجا که بستگان و نزدیکان خان از سرزنش او خودداری نکردند و بدین ترتیب پایه نیروی جنگی محمدحسن‌خان سست شد و همین که سپاهیان زند به سرداری شیخعلی‌خان زند که، دنبال قاجاریه می‌رفتند، به تهران رسیدند، دوباره محمدحسن‌خان در

گرگان‌پناهنده و وضع‌این جنگ با شتاب دگرگون شد.

هنگامی که سردار زند در تهران بود، خان قاجار، دامغان را که راه نفوذ سپاه دشمن به گرگان بود، پیرامون گرفت، ولی شیخعلی‌خان از راه فیروزکوه به ساری یورش برد و آن شهر را به چنگ آورد و رهسپار گرگان شد. خان قاجار به ناچار، دامغان را رها کرده رهسپار گرگان شد تا از واپسین پایگاه جنگی خود دفاع کند. در نزدیکی اشرف مازندران، دو سپاه زند و قاجار روبرو شدند و خان قاجار به سختی شکست خورد و با نومیدی زیاد به سوی گرگان روی آورد و یکی از سران ایل یوخاری‌باش (دولو) به نام محمدعلی‌خان دولو، محمدحسن‌خان را دستگیر کرده کشت و سرش را برای خوش‌خدمتی نزد خان زند برد و پس از آن رویداد، خاندان محمدحسن‌خان اعتبار و آبروی سیاسی و نظامی خود را در گرگان از دست داد و پسران خان از ترس کین‌جویی سران یوخاری باش، به ترکمانان دشت پناه بردند (۱۱۷۲ هجری برابر با ۱۱۳۷ خورشیدی و ۱۷۵۹ میلادی). کشته‌شدن محمدحسن‌خان به دست سرکرده یوخاری باش، حس کین جویی سختی بین دو دسته از ایل قاجار (قویونلو و دولو) پدید آورد و انگیزه آن شد که فرزندان محمدحسن‌خان پس از نیرو گرفتن، با خشنونت و بی‌رحمی، تمام سران و امیران یوخاری‌باش را نابود کنند و برای همیشه ایل دولو را از کار بیندازند. رفتار جوانمردانه کریم‌خان با بازماندگان خان قاجار و نیز در برابر رویداد کشته شدن محمدخان، حاکی از مردانگی و نیک نفسی و روح بخشش و گذشت وی بود، زیرا بر مرگ محمدحسن‌خان گریست و دستور داد تا جسد او را به عطر و گلاب آغشته ودر گوشه آرامگاه حضرت عبدالعظیم تهران با احترام به خاک سپردند و تمام افغانهایی را که در لشگرکشی محمدحسن‌خان قاجاریه به شیراز خیانت ورزیده و او را تنها گذاشته بودند، کشت.

۴

اولین شاه قاجار

پس از کشته شدن محمدحسن قاجار، پسران او به ایلات ترکمان دشت پناهنده شدند، ولی دختر وی به دست سپاهیان زند اسیرشد. چون سیاست کریم‌خان بر جلب محبت و احترام دیگران استوار بود، برای آنکه خاندان محمدحسن‌خان و افراد اشاقه‌باش را به خود رام کند، دخترخان کشته شده را به زنی گرفت و به حرمسرای خود برد و برای بازگرداندن پسران محمدحسن‌خان از میان ایلات ترکمان کوششی زیاد به کار برد.

پسران محمدحسن‌خان امیدوار بودند که از میان افراد ایلات ترکمان، هواخواهانی دور خود گرد آوردند و دوباره گرگان را بگیرند، ولی پس از چهار سال کوشش بی‌نتیجه ناگزیر به رقیب سیاسی خاندان خود (کریمخان زند) پناه بردند و با بستگی سببی که پادشاه زند با آن خاندان برقرار کرده بود، ماندن پسران خاندان در دربار وی با پذیرایی گرم و دوستانه و احترامی ویژه آغاز گردید و اندکی بعد به انگیزه بدرفتاری که از محمدخان نسبت به خدمتگزاران دربار دیده شد، کریم‌خان وقت خود را بیشتر متوجه کارهای وی نمود و او را در شیراز نگاهداشت.

نخستین نشان و نتیجه سرشت آرام و نیک‌رفتاری کریم‌خان با پسران خان قاجار که در عین حال بستگان سببی او بوده و بدین جهت مورد احترام دیگران هم بودند، روشن شدن آتش فتنه جهانسوزشاه بود که می‌توان او را نخستین شاه بی تاج و تخت قاجار لقب داد. حسین قلی‌خان از کریم‌خان زند درخواست نمود که او را به حکومت دامغان برگزیند و برادرش مرتضی قلی‌خان را نیز به نیابت وی گسیل دارد. خان زند این درخواست را پذیرفت و تا حسین قلی‌خان و برادارش به دامغان رسیدند، با ایلات قاجار و ترکمان پیوندی برقرار کردند و سر به شورش برداشتند.

حسن قلی‌خان با لقب جهانسوزشاه با کمک برادرش بر فرمانروایی مازندران دست یافته او را کشت و در بابل خود را شاه خواند.

فرمانروایی این شاه بی‌تاج و تخت قاجار در مازندران دیری نپایید، زیرا او در برابر سپاه اعزامی زندیه و سردار سنگدل و بی‌رحم آنان به نام زکی‌خان زند پایداری نتوانست کرد و به گرگان گریخت تا بار دیگر از ماجراجویان ترکمان و قاجار سپاهی فراهم آورد.

در این رویداد شماری زیاد از مردم بابل به گناه هواخواهی از جهانسوزشاه، به دستور زکیخان به بدترین وضعی کشته شدند و بار دیگر سرکشی یک خانواده قاجار انگیزه کشتار و خونریزی در مازندران شد و شاید به همین‌انگیزه پس از آنکه جهانسوز شاه با سپاهی اندک به سراغ حاکم تازه مازندران آمد و او را دستگیر نمود، سپاهیان جانسوز شاه با نیروی مردم او را رها کردند و دو تن از غلامانش را به کشتن وی واداشتند و جهانسوز به دست آنان گرفتار و کشته شد و کودکی خردسال به نام باباخان از او بازماند (۱۱۸۱ هجری برابر با ۱۱۴۶ خورشیدی و ۱۷۶۸ میلادی).

فرصتی برای قاجاریه

با درگذشت کریم‌خان زند، ایران که دوره آرامش و امنیتی بی‌مانند را در مدت ده سال آخر شاهی او گذرانیده بود، هرج و مرجی شگرف در دستگاه حکومت زندیه پدید آمد و تمام امیران و فرمانروایان سرکش که به دستور کریم‌خان در دربار او، برای جلوگیری از شورش و سرکشی می‌زیستند و شماری زیاد از خان‌زادگان زند و وابستگان به وکیل و سرداران و امیران سپاه وی با یکدیگر در آویختند. از آن میان محمدخان قاجار نیز از شیراز گریخت و به برادران خود در گرگان پیوست و آتشی که سالها در نهاد او نهفته و محور کارها و رفتار و شخصیت او را ساخته بود، زبانه کشید. مردی تندخو، کینه‌جو، سخت‌کش و بی‌رحم که در دربار کریم‌خان راز و رمز کشورداری و آماده کردن سپاه را آموخته و از نزدیک به احوال روحی بزرگان و درباریان آن زمان و اسرار نیرومندی و ناتوانی دولت زندیه بخوبی آگاه بود، زمام کارهای گرگان را به دست گرفت و از آغاز کار با دیدگانی آزمند و با آرزو، نابسامانی و پریشانی فارس و کشمکش سرداران و بستگان به خان زند را که با دست خود تیشه به ریشه پایداری آن دولت برومند می‌زدند، می‌نگریست تا فرصتی مناسب برای اجرای آهنگ‌های خود به دست آورد.

نخستین دولت قاجاریه

روزگار پادشاهی جانشینان کریم‌خان زند را باید یکی از دورانهای نابسامان و هرج و مرج و بحران درونی ایران دانست. زیرا علاوه بر آنکه وی جانشینی برگزیده نداشت، کسی پس از او نتوانست خواستاران زورمند و رقیبان سیاسی را از میان بردارد. هیچ یک از امیران و شاهزادگان زندیه نیز نتوانستند برای بازماندن

دولت زند و استوار ساختن پایه‌های آن گامی بردارند. خودپرستی و خودکامگی و جاه‌خواهی جانشینان کریم‌خان چنان بحرانی بزرگ در فارس و اصفهان پدید آورد که هر چند ماهی امیری از خاندان زند یا بستگان آن خاندان در شیراز بر تخت شاهی نشسته سرانجام کشته می‌شدند. در مدت ده سال، تاج و تخت زندیه و عنوان پادشاهی ایران، در بین گروهی از برادرزادگان و پسر عموهای کریم‌خان دست به دست می‌گشت و در درازنای این مدت، فرصتی بسیار خوب برای خاندان قاجار فراهم آمد و چنانکه پیش از این اشاره شد، تمام وقت خود را نخست صرف گسترش نفوذ خود در شمال ایران نمود و هر وقت که کار هرج و مرج و زدوخورد و خواستاران پادشاهی به اوج می‌رسید، دست به یورش می‌زد و نیروی نظامی خود را آزمایش می‌کرد و از پیش‌آمدها و رویدادها برای اجرای آهنگهای خود سود می‌جست، به گونه‌ای که در آغاز سال ۱۱۶۸ خورشیدی برابر با ۱۲۰۳ هجری، پیش‌درآمدهای برپایی دولت قاجار از هر جهت آماده شده بود و تنها نیروی لطفعلی‌خان زند و هواخواهی مردم جنوب ایران از او، که به هر حال شاهزاده ایرانی زند را بر حکومت خاندان قاجاریه برتری می‌داند، توانست برپایی این دولت را چند سال دیگر به پس اندازد.

کوششهای نخستین آغامحمدخان

محمدخان که بر نشان اخته شدن[1] و از دست دادن غریزه جنسی، طبعی

---

۱) علیقلی‌خان نامبردار به عادلشاه که به جای نادر، پادشاه خراسان و ایران شمالی شد. وی برادرزاده نادرشاه بود. عادلشاه به گرگان تاخت و گروهی از کلانتران ایل قاجار را دستگیر کرد و دستور داد پسر محمدحسن‌خان را که محمد نام داشت و بعدها به آغامحمدخان قاجار خوانده شد، اخته کردند و او را از مردی انداختند.

کینه‌جو و لجوج داشت و از رحم و جوانمردی بر کنار بود، پس از فرار از شیراز، در گرگان و مازندران، مردم ایلات قاجاریه راگردآوری نمود و با دستیاری برادر خود جعفرقلی‌خان که نسبت به او وفادار بود، در نخسین گام، خواستاران پادشاهی و گردنکشان قاجار را از میان برداشت.



آغا محمدخان قاجار

وی در مدت بودن در دربار کریمخان، درس عبرت گرفته و از سرنوشتی که جانشینان وکیل در فارس دچار آن شده بودند و همچنین از آزمایشهای آموخته بر این باور شده بود که دشمنان درونی و سرکشان زورمند خانوادگی از دشمنان و رقبای سیاسی خطرناک‌تر هستند و به همین انگیزه بود که بعدها حتی به برادران خود نیز رحم نکرد و چون برحریف خود پیروز شد، جعفرقلی‌خان، بازمانده را با حیله و نیرنگ نابود کرد.

آغا محمدخان اندک اندک نیروی خود را برای پیکار با رقبای جنوب ایران آماده نمود و در پیمایش شش سال که شیراز و اصفهان در آتش ناامنی و پریشانی می‌سوختند، وی بر تمام شهرهای شمالی ایران دست یافت و ایلات قاجار را از دشت و گرگان که پناهگاه ومرکز زیست آنان بود، به دامنه‌های جنوبی البرز یعنی شهرهای تهران و دامغان کشانید و کوشش کرد که کم کم راه خود را به سوی فارس یعنی مرکز نیرو و حکومت زندیه بازکند، ولی در برابر یورشهای سپاهیان زند نتوانست کاری از پیش ببرد و به گونه‌ای کلی، پس از پنج سال زدوخورد وکوشش تنها به نگهداری بخشی از شهرهای شمالی ایران پیروزی یافت.

زورآزمایی دوحریف

لطفعلی‌خان زند را که پس از کشته شدن پدرش جعفرخان در سال ۱۱۶۸ خورشیدی برابر با ۱۲۰۳ هجری و ۱۷۹۰ میلادی، زمام کارهای دولت زندیه را به دست گرفت، باید یکی از دلیرترین پادشاهان ایران بعد از اسلام دانست. وی واپسین فروغ چراغ دولت زندیه و نماینده بارز دلاوری و بی باکی و روحیه ساده و بی‌آلایش خاندان ایران دوست زندیه بود.

هنگامی که در برابر حریف سرسخت و لجوجی چون آغا محمدخان قرار

گرفت، دلاوریهایی بی‌مانند و فداکاریها و از خودگذشتگیهایی شگرف نشان داد، ولی سیر پیش‌آمدها و رویدادها و روحیه و روش اندیشه و اخلاق برخی از بزرگان آن دوره چون حاجی‌ابراهیم‌خان، کلانتر فارس و مانند او در سرنوشت شوم شاهزاده زند مؤثر افتاد.

این عوامل که هر یک به سهم خود انگیزه ناتوانی زندیه و نیرو گرفتن‌خان قاجار گردید، جریان تاریخ و سرنوشت ملت ایران را دگرگون کرد و یک دولت ایرانی بر نشان این پیش‌آمدها و خیانتها نابود و دولتی ترکمان که بر آداب و سنن و ملیت ایران پای بند نبود، جانشین آن شد.

۵

اولین برخورد

آغـامحمدخان چـون بـه روحـیه سـپاهیان زنـد و روش انـدیشه امـیران و خـان‌زادگـان زنـدیه آشـنا بـود و لطـفعلی‌خان را جـوانـی نـاآزموده و کـم‌خرد می‌دانست، بی درنگ پس از اعلام پادشاهی وی با سپاهی برپا شده از ایـلات قاجار، ترکمان، افشار و افغان از پناهگاه خود بیرون آمد و برای پیگیری آهنگ خویش که گرفتن شیراز و در هم شکستن نیروی زندیه بود، با شتاب رهسپار فارس شد.

نخستین برخورد سپاه قاجار با لشگر لطفعلی‌خان در کرانه هزار بیضا، واقع در ۳۲ کیلومتری شیراز، تنها دیداری کوتاه بود، ولی نبرد نهایی در ۱۲ کیلومتری آن شهر آغاز شد و لطفعلی‌خان باگستاخی و دلاوری بی‌مانندی، جناح راست سپاه قاجار را در هم شکست، در این میان بی‌ثباتی محمدخان زند که عموی وی بود، در برابر یورشهای سپاه قاجار انگیزه پراکنده شدن سپاه گردید و هر چند پافشاری کرد به جایی نرسید؛ ناچار به شیراز بازگشت و سپاه قاجار و آن شهر را پیرامون گرفت.

چون آغا محمدخان نتوانست بر برج و باروی استوار شیراز رخنه کـند، آن

شهر را پس از یکماه پیرامون‌گیری رهاکرده به تهران که مرکز عملیات جنگی وی بود، بازگشت.

خطای سیاسی ونظامی لطفعلی‌خان بار دیگر انگیزه‌های ناتوانی دولت زندیه و نیرومند شدن حریف او را فراهم ساخت. لشگرکشی پادشاه زند به کرمان و پیرامون‌گیری چهارماهه و فرا رسیدن زمستان که به نابودی شماری زیاد از سپاهیان و بروز قحطی و نایابی در اردو انجامید و بازگشت نومیدانه لطفعلی‌خان و سپس روبر شدن با ناسازگاری و کشمکش بین حاجی‌ابراهیم کلانتر و سرداران و خانهای زند، پایه نیرو و نفوذ سیاسی او را به تمامی پریشان ساخت و در این مدت، آغامحمدخان با آسودگی تمام به آماده کردن سپاه پرداخت و خود را برای یورشی سخت به فارس آماده نمود.

دومین جنگ با زندیه

این جنگ را که از سال ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۱ خورشیدی به درازا کشید، چه از دیدگاه درازی مدت و چه از دیدگاه رویدادها و میدانهای جنگ، می‌توان نبردی بزرگ بین دو حریف دانست. نخستین کوشش آغامحمدخان در این لشگرکشی، گرفتن شیراز و دستگیر نمودن لطفعلی‌خان بود. خیانت و دورویی حاجی ابراهیم‌خان کلانتر که در نبودن لطفعلی‌خان، حکومت فارس را بر عهده داشت، وسایل پیشرفت‌خان قاجار را فراهم ساخت.

یک‌بار سپاه زند با دسیسه و زمینه‌چینیی برادر و پسر کلانتر، در نزدیکی شهرضا (درجای سمیرم بالایی) از هم پاشیده شد و لطفعلی‌خان برای رهایی شیراز با شتابی تمام به آن شهر بازگشت، ولی کلانتر ناجوانمرد که با خان قاجار پیوندی پنهان برقرار کرده بود، تمام نیروی موجود در فارس را تا اندازه‌ای که

می‌توانست، در راه کارشکنی برای شاهزاده زند به کار برد، تا آنجا که با دادن پول و رشوه، سران ایلات عرب و تیره‌های تنگستان و دشتی را از همراهی و کمک به لطفعلی‌خان بازداشت.

با این حال، با کوشش و دلاوری و هنرنمایی لطفعلی‌خان، شماری از افراد جنگی کناره‌های خلیج‌فارس به او پیوستند.

در این هنگام سپاه قاجاریه به چند دسته بخش شده و هر دسته بر سر یکی از راههای ارتباطی شیراز کارگزار جلوگیری از ورود لطفعلی‌خان به شیراز بودند. وی با شماری کم، یک دسته از سپاهیان قاجار را به سرداری مصطفی خان دولو در نزدیکی شیراز در هم شکست و دو هزار تن از سپاهیان او را اسیر و پس از خلع سلاح آزاد کرد.

آغا محمدخان، بنا به اشاره حاجی ابراهیم‌کلانتر، بیست هزار سپاهی به سرداری جان محمدخان قاجار در دشت قبله، حوالی شیراز گردآورد، ولی لطفعلی‌خان که تنها چهار هزار تن مرد جنگی داشت، با دلاوری بی‌مانندی، سپاه قاجار را در هم شکست و برای تهیه خواروبار به زرقان بازگشت تا وسایل مبارزه با دو دشمن کینه‌جو یعنی آغامحمدخان و حاجی ابراهیم‌کلانتر را فراهم کند. از سوی دیگر، آغا محمدخان خود با چهل‌هزار تن سپاهی رهسپار شیراز شد و در شهرک بین راه اصفهان و شیراز با لطفعلی‌خان که تنها پنج هزار سرباز داشت، روبرو شد.

در این نبرد شگفت انگیز که هیچگونه تناسبی از دیدگاه شمار افراد جنگی بین دو حریف پدیدار نبود، هم دلاوری و گستاخی لطفعلی‌خان و هم پایداری و ثبات اراده آغامحمدخان، هر دو شایان ملاحظه است . هنگامی که لطفعلی‌خان پس از شکافتن قلب سپاه قاجار، خود را به نزدیکی سراپرده آغامحمدخان

رسانید، با آنکه هیولای مرگ در برابر چشمان آغامحمدخان مجسم شده بود، از جای خود نجنبید و در همان هنگام، بار دیگر سرداران لطفعلی‌خان به او خیانت کردند و به بهانه آنکه خان قاجار پیش از آن از اردو گریخته است، او را از یورش به سراپرده خان قاجار باز داشتند.

این رویداد که در شبی تاریک و هولناک روی داد، سرنوشت دولت زندیه و آینده دولت قاجار را روشن کرد، زیرا فردای آن شب، خیانت سرداران بر پادشاه زند آشکار شد و نیز روشن گردید که با تبلیغات ناروا، سپاه را پراکنده کرده‌اند.

خان زند برای واپسین کوشش و تلاش در راه پایداری با حریف، اردوی پراکنده را رها کرده به امید تهیه نیرو به سوی کرمان گریخت و آغامحمدخان پیروزمندانه وارد شیراز شد و در عمارت کلاه‌فرنگی وکیل با عنوان پادشاه فارس مورد پذیرایی قرار گرفت. آنگاه دستور داد که گور کریمخان را شکافتند و جنازه او را به تهران بردند و در زیر پایه تخت شاهی که بایستی بر آن تکیه کند، به خاک سپردند. پس از آن دستور داد تمام زنان و کودکان زندیه را که در شیراز بودند مانند اسیران جنگی به تهران بردند و برج و باروی شیراز را با خاک یکسان کردند.

۶

خشم و انتقام

کمک و یاری مردم کرمان با شاهزاده زند که خود مدتی در زمان پدرش بر آن شهر حکومت کرده بود، چنان آتش کینه و خشم خان خونخوار قاجار را برافروخت که خود به گشودن آن شهر رهسپار شد. در این لشگرکشی بیش از پنج هزار تن سپاهی او در بیرون دروازه و در کوچه‌های کرمان به دست لطفعلی‌خان و همراهان کم ولی جنگجوی او نابود شدند و سرانجام نیز بر لطفعلی‌خان دست نیافت.

هنگامی که شاهزاده زند از کرمان گریخت و سپاهیانش پراکنده شدند، آغامحمدخان با سیرتی درنده وارد کرمان شد و به جان و مال آن مردم نگونبخت مهر نیاورد و دستور داد تا هشت هزار تن از زنان و دختران شهر را بین سپاهیان قاجار بخش کردند و شماری زیاد را کشتند و گروهی راکور کردند.

سرجان‌ملکم می‌گوید:

«تمام مردان شهر را به فرمان وی یا کشتند و یا کور کردند. گفته شده است شمار کسانی که از چشم نابینا شدند، به هفت‌هزار تن رسید و شماری که پیش از آن نابینا کرده بود، از این شمار هم بیشتر بود.

کسانی که در این تراژدی دچار این نگونبختی نشدند، نه به انگیزه رحم کسی و یا گریز، بلکه بدین جهت بود که دست جلادان از زیادی کار از کار بازماند. گویند خان خونخوار قاجار دستور داد که مقدار ۱۰۰ من چشم از برای او ببرند و از این کار نباید دوری جویند.[۱]»

سیاست حیوانی و درندگی و خشن خان قاجار که از دیدگاه بشر دوستی و انسانیت، شایسته طعن و لعن و سرزنش بود، از دیدگاه او بسیار خوب بود و این تراژدی حس پایداری واندیشه ایستادگی در برابر آهنگهای شوم خان را از مردم دیگر شهرهای ایران بکلی از بین برد و شاید انجام چنین کاری هولناک و دور از انسانیت و انصاف از سوی خان از آغاز به همین آهنگ بوده است که دست کم با این بی‌رحمی و گرفتن حس پایداری از دیگران، همانند آن در جاهای دیگر انجام نشود، ولی این نکته روشن است که آغامحمدخان، مردم کرمان را نه به انگیزه پایداری به آن روز سیاه نشانید، بلکه حس کین‌جویی از خاندان زند که بر اندیشه‌اش چیره شده بود، بر اراده او فرمان می‌راند و به همین دلیل است که وقتی که لطفعلی‌خان با حیله و ناجوانمردی فرمانروای بم، دستگیر و نزد خان قاجار فرستاده شد، وی چنان رفتاری ددمنشانه نسبت به آن شاهزاده دلاور انجام داد که همانند آن نمی‌توان یافت.

سرجان ملکم می‌گوید:

«نوشتن کردار آغامحمدخان که درباره این پادشاه اسیر انجام داد، مایه رسوایی و شرم طبیعت انسانی و نوشتن آن انگیزه ننگین کردن صفحات تاریخ است و خواننده را نفرت انگیزد و شنونده را دلتنگی زاید. همین بسنده است که

---

۱) نقل از تاریخ ایران، نوشته سرجان ملکم و تاریخ ایران در زمان سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم: ص ۳۹.

گفته شود، چشمان لطفعلی‌خان را با سرانگشت خویش کنده، او را بـه تـهران فرستاد.»

با دستگیر و کور شدن لطفعلی‌خان و با پیش‌درآمدهایی که از آغاز پادشاهی دلاور زندیه به وسیله حاجی ابراهیم‌کلانتر و دیگر خیانت‌پیشگان برای خرابی کار زندیه و نیرومند کردن خان قاجار فراهم شده بود، بساط پادشاهی زندیه از ایران بر چیده شد و آغامحمدخان پس از سه ماه مـاندن در شـیراز، حکـومت فارس را به برادرزاده خـود، بـاباخان سـپرد و حـاجی ابـراهـیم‌خان را بـا لقب اعتمادالدوله به وزارت خویش برگماشت و به تهران بازگشت.

جنگ در قفقاز و تفلیس

پس از فروپاشی دولت زندیه، بیشتر امیران آذربایجان به فرمان خان قاجار گردن نهادند و کسانی که هنوز در گزینش راه سیاسی در بـرابـر وی تـردیدی داشتند، با سپاه نیرومند قاجار روبرو شـدند و نـاگـزیر راه فـرمانبرداری پـیش گرفتند.

سپاه آغامحمدخان که شمار آن را ۶۰ هزار تـن نـوشته‌انـد، از راه سـراب و خلخال و اردبیل رهسپار قفقازیه شد. ابراهیم‌خان جوانشیر که از امیران قراباغ بود، پل ارس را ویران کرد و به همین انگیزه نـیروی قـاجار مـدت دو مـاه بـه بازسازی پل وقت گذرانید و پس از درست شدن پل از آن گذشت.

آغامحمدخان دو دسته از سپاه خود را کارگزار گرفتن ایروان نمود و یکی از درباریان را برای گفتگو با ارایکله (هراکلیوس)، پادشاه گرجسـتان، بـه تـفلیس فرستاد و او را به فرمانبری از دولت مرکزی ایران فراخواند، ولی ارایکله برابـر قراردادی که با کاترین دوم، ملکه روسیه، بسته بود، پیروی از دولت روسـیه را

پذیرفت و در برابر گردن نهادن ارایکله به فرمان روسیه، کاترین پیمان داده بود که دولت روسیه در نگهداری پادشاهی ارایکله و جانشینان وی در گرجستان بکوشد و از او پشتیبانی نماید.

مخالفت ارایکله و جوانشیر، نقشه آغامحمدخان را بر هم زد، زیرا او می‌خواست با حیله ونیرنگ یکایک فرمانروایان قراباغ را فرمانبر نموده با کمک آنان بر گرجستان چیره شود. در این هنگام به سوی شوشی تاخته در نزدیکی آن شهر اردو زد و مصطفی‌خان دولو را به عسکران، از روستاهای شوشی فرستاد تا راه ورود آذوقه به شهر را ببندد و سپاهی دیگر به سرداری پیر قلی‌خان شامبیاتی بر سر برادران جوانشیر فرستاد و چون سپاه جوانشیر از لشگریان قاجار شکست خورد، جوانشیر نامه‌ای به خان نوشت و از در فرمانبری درآمد و آغامحمدخان از وقت سود جسته با تجهیزاتی بسنده روانه گرجستان شد.

گشودن تفلیس

ارایکله ضمن مخالفت، به نامه آغامحمدخان هم پاسخی نداد و خود را برای پیکار با سپاه قاجار آماده کرد و با دلاوری که گرجیان در آن جنگ از خود نشان دادند، شاه آنان پایداری دلیرانه نمود، سپاه قاجار پیروز شد و ارایکله به شهر تفلیس که برج و باروی آن را از پیش استوار نموده بود، پناه برد، ولی چون سپاه قاجار با شتاب به سوی تفلیس راند، وی خانواده و بستگان خود را از شهر بیرون آورده به گرجستان باختری (کرانه کافت) گریخت و شهر تفلیس به‌دست خان قاجار افتاد.

خان خونخوار قاجار تراژدی کرمان را در تفلیس از سرگرفت و برای عبرت دیگر امیران قفقازیه یا برای جلب محبت مسلمانان آن کرانه و یا بنا بر تعصب

مذهبی که داشت، فرمان به کشتار همگانی و چپاول اموال مردم تفلیس داد. سپاهیان قاجار شماری زیاد از روحانیون مسیحی گرجی را به رود کورا انداختند و ۲۵ هزار تن از زنان، مردان وکودکان گرجی را به اسارت گرفتند و همه بزرگان و اعیان شهر را نابود کردند و برخی از کلیساهای شهر را ویران نمودند و پس از به‌چنگ آوردن تمام مهمات و وسایل جنگی ارایکله، از آن شهر بیرون رفتند (ربیع نخست ۱۲۱۰ برابر با ۱۱۷۵ خورشیدی و ۱۷۹۷ میلادی).

آغا محمدخان بر آن بود که بر ارایکله دست یافته او را نابود کند، ولی نزدیکی زمستان و پراکنده شدن خبر شورش اهالی شیروان و کشته شدن سردار قاجار به دست آنان، خان را از این اندیشه بازداشت و ناچار به دشت مغان بازگشت. با آنکه مردم شیروان، نماینده او مصطفی‌خان دولو را کشته بودند، خان از سیاست آنان به گونه‌ای ناپایدار چشم پوشیده، با فرمانروایان شیروان و ایروان و دربند، پیمان دوستی و فرمانبرداری بست و به تهران بازگشت.

لشکرکشی به گرجستان

آقامحمدخان بعد از آنکه خیالش از بابت جنوب ایران آسوده شد به‌طرف شمال توجه کرد و به خیال افتاد که شروان و گرجستان را که در تمام دورهٔ صفویه مطیع ایران بودند و در دورهٔ فترت زندیه از تحت حکم پادشاهان این مملکت بیرون رفته بار دیگر مطیع سازد. سلطنت گرجستان را در این تاریخ ارگلی‌خان یعنی هراکلیوس دوم در دست داشت و او در تاریخ ۱۱۹۷ معاهده‌ای با کاترین دوم امپراطور روسیه بسته و بر اثر فتوحاتی که سرداران روسی در حدود شبه جزیرهٔ کریمه (قرم) و شمال قفقازیه نصیب ایشان شده بود خود و ممالک خود را تحت حمایت کاترین گذاشته بود.

در سال ۱۲۰۷ ارگلی به تسخیر گنجه مشغول شد. آقامحمدخان در این تاریخ به پادشاه گرجستان پیشنهاد کرد که ایروان و قراباغ و شکی و شروان و حکومت آذربایجان را به او واگذارد به شرط آنکه ارگلی از قبول تبعیت روسیه خودداری نماید و گرجستان را مانند ایام صفویه خراجگزار ایران اعلام کند. ارگلی چون نمی‌توانست یا نمی‌خواست‌که از حمایت روسیه صرف‌نظر نماید زیر این بار نرفت. آقا محمدخان در بهار سال ۱۲۰۹ به سمت آذربایجان حرکت کرد و در غرّهٔ ذی‌الحجهٔ این سال از پل خداآفرین که بر روی ارس در سر راه اردبیل به شوشی است گذشت و با ۶۰۰۰۰ همراه به محاصرهٔ این شهر مشغول شد. ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر والی شوشی به سختی مقاومت نمود و چون تسلیم آنجا به‌طول انجامید آقامحمدخان غفلتاً محاصرهٔ آن شهر را رها کرده به تفلیس تاخت ارگلی‌خان که هم پیر بود و هم غافلگیر شد جز فرار چاره‌ای ندید و آقامحمدخان با سپاهیان فاتح خود در روز ۲۷ صفر ۱۲۱۰ به تفلیس ریختند و شهر را به باد غارت دادند و از قتل‌عام و هتک ناموس و فجایع دیگر به هیچ‌وجه کوتاهی نکردند و در این حرکت رفتار زشت سلطان جلال‌الدین منکبرنی را در باب تفلیس تکرار نمودند.

پس از فتح تفلیس چون آقامحمدخان یقین داشت که روسیه به حمایت ارگلی‌خان بر خواهد خواست به او پیشنهاد صلح نمود لیکن ارگلی با وجود اصرار نزدیکان خود از قبول این تکلیف سر پیچید تا آنکه در اواخر سال ۱۲۱۰ سپاهی از جانب روسیه به حمایت ارگلی به قفقازیه آمدند و پس از تصرف دربند و باکو و شکی خود را به قراباغ رساندند و گنجه را نیز تصرف کردند.

اما از خوشبختی آقامحمدخان در این تاریخ کاترین دوم مرد و جانشین او امر به برگشتن لشکریان روسی داد و در این زمان آقامحمدخان گرفتار تسخیر

خراسان بود.

چون کار خراسان خاتمه پذیرفت آقامحمدخان در بهار یعنی در اواخر سال ۱۲۱۱ به قصد پس گرفتن بلادی که روس‌ها در قفقازیه در سال قبل مسخر خود نموده بودند بار دیگر عازم شوشی شد تا ابراهیم خلیل‌خان را که گاهی از در اطاعت درمی‌آمد و زمانی سرپیچی می‌کرد تنبیه نماید ولی در حین محاصره چنانکه عنقریب خواهیم گفت به قتل رسید.

۷

کشته شدن آقامحمدخان

در موقعی که آقامحمدخان یکی از قلاع شوشی را مسخر کرده و ابراهیم خلیل‌خان به داغستان گریخته بود بر سه نفر از پیشخدمتان محرم خود به‌علتی جزئی خشم گرفت و ایشان را به کشتن وعده داد. خدمتکاران مزبور که طبیعت آقامحمدخان را می‌شناختند و می‌دانستند که وعدهٔ خود را به انجام خواهد رساند شبانه با یکدیگر ساختند تا شاه را به قتل برسانند و از شرّ عذاب او برهند. به همین نیّت در شب ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۱ موقع سحر هنگامی که آقامحمدخان در خواب بود او را کشتند و تاج و کمر و صندوقچهٔ جواهرات گرانبهایی را که همیشه همراه خود داشت نزد صادق‌خان شقاقی از سرداران او بردند و معنی این حرکت این بود که باید به شورش بر قاجاریه و دعوی سلطنت قیام نماید.

آقامحمدخان که مدت کَر و فرّ او از ۱۱۹۳ تا ۱۲۱۱ یعنی قریب ۱۸ سال طول کشیده پادشاهی بود مدّبر و رشید و جنگ‌آور اما در عوض سخت‌کشی و بیرحمی و پول‌دوستی و لئآمت بر مزاج او غلبه داشت و در راه ناسپاسی نیز مرتکب حرکاتی ناپسند شد چنانکه رفتار او با لطفعلی‌خان و سایر زندیه با وجود آن همه مهر و رأفت کریم‌خان نسبت به او و زد و خوردهایی مکرر با

برادران و قتل جعفرقلی‌خان از اعمالی است که مورد ملامت هر مرد باانصافی واقع شده.

آقا محمدخان که نخستین شاه قاجار بود، به هنگام مرگ ۶۳ سال داشت.

سرشت و اخلاق آغامحمدخان

سرسلسلهٔ قاجار در پیمایش ۱۸ سال حکومت خود، بخش بزرگ خاک ایران را زیر فرمان خویش درآورد و در این راه از سه حربهٔ شمشیر، رشوه و تدبیر سود می‌جست. مردی سنگدل و عقده‌ای (به انگیزه اخته شده)، خشن و کینه توز، سخت‌کش و بیرحم بود. اندامش از دور به یک جوان می‌مانست، ولی کسی که به او نزدیک می‌شد، مرد کوسه‌ای را می‌دید که صورتی چروکیده و قیافه‌ای ترسناک دارد.

آغامحمد خان به یک نکته خوب توجه داشت و آن اینکه تا یک قبیله متحد از او پشتیبانی نکند، نخواهد توانست به آمال خود برسد. بنابراین سران شاخه دیگر تیره قاجار، اعم از آنها راکه پدرش راکشته یا نسبت به شخص او بدکردار بودند، مورد بخشش قرار داد و با ابزار محبت آنان را فدایی و جان‌نثار خویش ساخت. وی با وجود همه خونخواریها و خونریزیها، توانست ایرانی متحد و نیرومند و امن از خود به یادگار بگذارد و مرزهای کشور را تا حدودی در چارچوب طبیعی خود تثبیت کند.

سرجان ملکم در کتاب خود چنین می‌نویسد:

«آغامحمدخان اندامی ناتوان داشت، از دور پسری ۱۴ ساله به نظر می‌آمد. صورت بی‌موی پرچینش چون زنان سالخورده می‌نمود. صورتش اگرچه هیچوقت از دیدن نیکو نبود ولی در هنگام خشم حالتی هراسناک می‌گرفت،

طبیعتی کین‌جو داشت. حب جاه و مال بر مزاجش غالب و رسوخش در مزاج دیگران به‌غایت بود. به سبب شناخت طبایع دیگران و نیروی پنهانی درباریان خود، بر دشمنان پیروزی یافت. در جنگها اگر کار با حیله پیشرفت می‌کرد، به شمشیر پناه نمی‌جست. با اهل شریعت به احترام و رأفت میزیست و خود نیز علی‌الظاهر مقدس بود و همیشه نماز به وقت می‌خواند و هر نیمه شب ـ اگر چه در عرض روز زحمات بسیار کشیده بود ـ برمی‌خاست و به عبادت می‌پرداخت. درمورد بی‌رحمی و سنگدلی و قساوت او همین بس که برای جانشین کردن برادرزاده خود، باباخان، از کشتن برادران و پسرعموهای خود نیز پرهیز نکرد. پس از دستگیری لطفعلی‌خان، تمام مردان کرمان را اعم از جوان و پیر را یا کشت و یا کور کرد و شهر کرمان را به شهر کوران تبدیل ساخت، در حالی کرمان را تسخیر کرده بود که از شهرهای خود او به حساب می‌آمد و مردم کرمان جزو ملت او به شمار می‌آمدند.



سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار

پس از آنکه صبح روز ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۱ خبر قتل آقامحمدخان در اردو منتشر شد چنان انقلابی در سپاه روی کرد که هیچ‌کس به فکر دفن آقامحمدخان نیفتاد و هر سردار یا سرکرده‌ای با جمعی راهی را پیش گرفتند از آن جمله حاجی ابراهیم اعتمادالدوله که در اردو بود به‌سرعت خود را به تهران رساند و صادق‌خان شقاقی راه آذربایجان را پیش گرفت و در آنجا ادّعای سلطنت کرد.

ولیعهد دولت یعنی باباخان پسر حسین‌قلی‌خان جهانسوز برادرزادهٔ آقا محمدخان که در این تاریخ در شیراز مقیم بود پس از شنیدن خبر قتل عمّ خود به عجله به تهران آمد و در بیستم ماه صفر ۱۲۱۲ به پایتخت رسید و اعتمادالدوله با وجود مدّعیان چندی که شاه جوان داشت در رساندن او به تهران و به‌دست آوردن زمام سلطنت کفایت مخصوص به‌خرج داد و به همین علت هم به صدارت منصوب گردید.

باباخان که در روز عیدفطر ۱۲۱۲ به‌نام فتحعلی‌شاه در تهران رسماً تاجگذاری نمود ابتدا علیقلی‌خان یکی از اعمام خود را که دعوی پادشاهی داشت گرفت و کور کرد سپس به قصد سرکوبی صادق‌خان شقاقی که تا قزوین

آمده بود شتافت و او را در ربیع‌الاول مغلوب و به آذربایجان منهزم نمود صادق‌خان کمی بعد با پس دادن جواهرات سلطنتی مورد بخشایش قرار گرفت و به حکومت سراب نامزد شد و ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر هم از در اطاعت آمد. سپس فتحعلی‌شاه دستور داد تا جسد آقا محمدخان را که در شوشی به امانت گذاشته بودند به نجف اشرف بردند.

انقلابات داخلی

چون آقامحمدخان در تمام مدت گیرودار خود گرفتار لشکرکشی بود و چندان توجهی از او در ادارهٔ کشور و ریختن طرح استواری که بعد از او دوام کند مشهود نشد همین که او از میان رفت به علت متزلزل بودن بنیانش که تأسیس کرده بود هرکسی ازگوشه‌ای سربه‌عصیان برداشت مخصوصاً چون‌کمترکسی از آقامحمدخان و حرکات او دلخوش بود همین که قدرت و هیبت او از میان رفت روح جسارت و جرأتی در بدنهای مردم سرکش دمیده شد و بالنتیجه در اوان کار فتحعلی‌شاه گرفتار مدّعیان متعددی گردید. این مدّعیان دو طبقه بودند یک دسته بازماندگان خاندان صفوی و افشار و زند که سودای برگرداندن سلطنت را به اولاد شاهان گذشتهٔ این سلسله‌ها داشتند، دیگر تنی چند از سرداران آقامحمدخان یا نزدیکان او.

غلبهٔ فتحعلی‌شاه را در بدو ورود به تهران بر علیقلی‌خان عم او و صادق‌خان شقاقی گفتیم اینک یادآور می‌شویم که کمی پس از جلوس رسمی فتحعلی‌شاه محمدخان زند پسر زکی‌خان جمعیتی دور خود گردآورده بر اصفهان مستولی شد. فتحعلی‌شاه به‌سرعت عده‌ای از خوانین قاجار را به سرکوبی او فرستاد و ایشان محمدخان زند را مغلوب و فراری کردند و اصفهان را دوباره مطیع

نمودند. پس از فرار محمدخان صادق‌خان شقاقی از نو بنای سرکشی گذاشت و از سران ایلات و بزرگان آذربایجان هم چند نفر را با خود همدست اما باز کاری از پیش نبرد و شکست خورد و از استیصال از فتحعلی‌شاه عفو خواست و بخشوده شد.



فتحعلی‌شاه قاجار

مدّعی دیگری که در سال ۱۲۱۳ سر به نافرمانی برداشت برادر تنی شاه حسین‌قلی‌خان دوم بود که از طرف فتحعلی‌شاه به حکومت اصفهان و بعد از آن به ایالت فارس برقرار بود.

حسینقلی‌خان به‌عنوان طغیان بر برادر ابتدا وزیر و کوتوال و کلانتر فارس (برادر حاجی ابراهیم اعتمادالدوله) را که دست‌نشاندگان شاه بودند دستگیر و کور نمود سپس به اصفهان تاخت و آنجا را نیز مطیع خود ساخت.

فتحعلی‌شاه در این ایام در آذربایجان بود و خیال لشکرکشی به شروان و قراباغ را داشت. همین که از قصهٔ شورش برادر اطلاع یافت به تهران آمد و در بین راه محمدخان زند را که سرداران او اسیر کرده بودند به حضور آوردند و او در نزدیکی تبریز به امر فتحعلی‌شاه نابینا گردید. حسینقلی‌خان برای مقابله با اردوی فتحعلی‌شاه از راه کزّاز به فراهان آمد اما قبل از آنکه جنگی بین آنها اتفاق افتد دو برادر به خواهش و میانجیگری مادر صلح کردند.

در همین سال ۱۲۱۳ بود که فتحعلی‌شاه بنا به توصیهٔ آقامحمدخان پسر خود عباس میرزا را که چهارم پسر او بود و در ذی‌الحجهٔ ۱۲۰۳ تولد یافته رسماً به سمت ولیعهدی اختیار نمود و به فرمانفرمایی آذربایجان نامزد کرد و سلیمان اعتضادالدوله قاجار برادر یکی از زنان خود را هم منصب اتابیکی داد و میرزا عیسی فراهانی یعنی میرزا بزرگ قائم‌مقام اول را هم به وزارت او برگماشت.

دیگر از کسانی که بر فتحعلی‌شاه شوریدند پسر شاهرخ شاه افشار یعنی نادر میرزا بود که در خراسان طغیان کرد. نادر میرزا که تاب مقاومت نداشت پس از رسیدن فتحعلی‌شاه به مشهد از در عذرخواهی درآمد. شاه او را عفو نمود و نادر دختر خود را به عقد ازدواج یکی از شاهزادگان قاجاریه درآورد و به این ترتیب آخرین مدّعی که از خاندان افشار باقی مانده بود از میان رفت.

در اواخر سال ۱۲۱۵ فتحعلی‌شاه نسبت به حاجی ابراهیم کلانتر که قریب چهارده سال در دستگاه جعفرخان و لطفعلی‌خان و آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه به قدرت تمام زمامداری کرده و در این مدت برادران و بستگان متعدد دیگر خود را در حکومت ولایات و امور دیگر دیوانی برقرار نموده بود بدگمان شد. از یک طرف جمعی از نزدیکان شاه جوان او را از نفوذ کلانتر و کسان او ترساندند و از طرفی دیگر ظلم و اجحافی که از بستگان صدراعظم در ولایات به مردم وارد می‌شد باعث شکایات بسیار شده بود.

شاه برای قطع دست تسلط اعتمادالدوله و کسان او امر داد که در یک روز وزیر و عموم متعلّقان او را دستگیر نمودند، بعضی را کشتند و بعضی را نیز از حلیهٔ بصر عاری کردند. اعتمادالدوله را نیز با وجود نهایت کفایتی که در رساندن فتحعلی‌شاه به سلطنت خرج داده بود به امر شاه کور کردند و زبانش را نیز بریدند و به این وضع ناگوار به قزوین فرستادند تا در آنجا وفات یافت.

پس از عزل اعتمادالدوله فتحعلی‌شاه مقام صدارت خود را در عهدهٔ میرزامحمد شفیع مازندرانی از مستوفیان دربار گذاشت.

در سال ۱۲۱۶ یعنی در ابتدای صدارت میرزا شفیع دو تن از سرکشان سابق سر به عصیان برداشتند یکی حسین‌قلی‌خان برادر فتحعلی‌شاه بود که در این تاریخ حکومت کاشان را داشت. حسین‌قلی‌خان از کاشان به اصفهان تاخت و در آنجا به‌نام خود سکّه زد و خویشتن را پادشاه خواند. فتحعلی‌شاه خود شخصاً به دفع او رفت.

حسین‌قلی‌خان به لرستان گریخت و در حالی که خیال فرار به عراق داشت دستگیر شد و او را به قم آوردند. فتحعلی‌شاه بار دیگر او را به اصرار مادر عفو نمود و در قم مقیم ساخت اما باز چون از جانب او مطمئن نبود کمی بعد او را به

تهران خواست و پس از نابینا نمودن او را در شمیران امر به اقامت داد.

دیگر نادر میرزا پسر شاهرخ‌شاه افشار بود که با وجود فرستادن برادرش، به‌عنوان گروگان پیش فتحعلی‌شاه، باز در خراسان دست از طغیان برنمی‌داشت چنانکه در اواخر سال ۱۲۱۶ در مشهد بار دیگر به ادعای سلطنت قیام نمود.

فتحعلی‌شاه در محرم ۱۲۱۷ از تهران به عزم قلع مادهٔ او راه مشهد را پیش گرفت و در نهم ربیع‌الاول آن شهر را محاصره نمود. چون محاصرهٔ مشهد به‌طول انجامید و در شهر قحطی افتاد، بزرگان آنجا از شاه خواستند که از تسخیر مشهد صرف‌نظر کند تا مردم خود نادر میرزا را گرفته تسلیم نمایند. فتحعلی‌شاه هم اتمام کار مشهد را به یکی از سران سپاهی خویش سپرد و خود مراجعت نمود.

* * *

ایام سلطنت فتحعلی‌شاه به علت شدت یافتن رقابت‌های مستعمراتی دول اروپایی و کشیده شدن دامنهٔ آن به حدود ایران خواهی نخواهی این مملکت را هم در سیاست بین‌المللی دنیا داخل کرد و روابط بین ایران با پاره‌ای از کشورهای اروپا اهمیتی مخصوص پیدا نمود.

در سال دوم سلطنت فتحعلی‌شاه یعنی در ۱۲۱۳ امیر افغانستان زمان شاه (۱۲۰۷ ـ ۱۲۱۶) نوادهٔ احمدخان درانی که با پادشاه ایران همواره روابطی دوستانه داشت به خیال افتاد که از کابل به سند و پنجاب حمله ببرد و با قبایل مقتدر مهراته که در هند مرکزی و شمال دکن مانع پیشرفت سیاست انگلیس بودند و با حکمران هند یعنی لرد ولسلی برادر ولینگتن سردار بسیار مشهور انگلیسی در جنگ بودند نبرد نماید و لرد ولسلی را از این قصد خود مطلع ساخت. لرد ولسلی در این تاریخ در هند گرفتار زحمت دیگری بود به این معنی که تیپو صاحب سلطان میسور بر ضد قدرت انگلیس قیام کرده و رشیدانه با

سپاهیان لرد ولسلی می‌جنگید.

لرد ولسلی که از قدرت پیدا کردن زمان‌شاه و استیلای افاغنه بر هند وحشت داشت زیر بار تکلیف زمان‌شاه نرفت و برای آنکه او را از این خیال مانع آید در صدد برآمد که فتحعلی‌شاه را بر ضد او برانگیزد به همین نیّت در سال ۱۲۱۴ مهدی‌علی‌خان نمایندهٔ شرکت تجارتی انگلیس را که در بوشهر اقامت داشت مأمور دربار ایران کرد و تیپو صاحب هم که بر ضد انگلیس به دوستی ایران مایل بود سفیری پیش فتحعلی‌شاه فرستاد اما از خوشبختی لرد ولسلی تیپو صاحب در همین ایام در جنگ به قتل رسید و خاطر انگلیس از بابت دشمن پرزوری آسوده گردید.

مأموریت مهدیعلی‌خان این بود که دولت ایران را بدون مجبور کردن به جنگ با زمان‌شاه به تولید زحمت برای امیر کابل وادارد تا او نتواند به فراغ خاطر به حملهٔ به هندوستان اقدام نماید. زمان‌شاه که در چنین خطری افتاده بود از سفاهت نماینده‌ای پیش فتحعلی‌شاه فرستاد و از آن پادشاه خواست که ایالت خراسان را به او واگذار نماید و خراسان به این ترتیب ضمیمهٔ افغانستان گردد. فتحعلی‌شاه هم که از این جسارت برآشفته شد به زمان‌شاه پیغام داد که عنقریب سپاهیان ایران تمام افغانستان را مسخر خواهند ساخت و مرز شرقی کشور را به همان حدود ایام صفویه خواهند رساند.

این پیش‌آمد کاملاً به نفع انگلیس‌ها تمام شد و مهدیعلی‌خان با صرف پول بسیار در دربار تهران موفق شد که نقشهٔ لرد ولسلی را عملی کند و بین ایران و افغانستان نایرهٔ جنگ را مشتعل سازد. به‌علاوه از این تاریخ زمینه برای اقامت سفیری از جانب انگلیس در تهران فراهم شد چه تا این زمان ایران چنین اجازه‌ای به نمایندهٔ آن دولت نداده بود.

پس از ورود مهدیقلی‌خان به تهران دولت ایران هم سفیری را که حاجی خلیل‌خان قزوینی نام داشت به هندوستان فرستاد و حاجی‌خلیل‌خان که در بمبئی مقیم شد در سال ۱۲۱۹ اتفاقاً در نزاعی که بین قراولان هندی و کسان ایرانی او درگرفت کشته شد. لرد ولسلی نامه‌ای به فتحعلی‌شاه نوشت و از این سوءتصادف معذرت خواست. شاه خواهرزادهٔ حاجی‌خلیل‌خان را به‌جای او به سفارت هند منصوب نمود و رشتهٔ روابط دوستانهٔ خود را با حکومت هند قطع نکرد.

در خصوص افغانستان فتحعلی‌شاه پس از معاهدهٔ با حکومت هندعلی رغم زمان‌شاه دو برادر او محمود و فیروز را که از ترس زمان‌شاه به ایران پناهنده شده بودند مورد احترام قرار داد و از ایشان در تولید زحمت برای زمان‌شاه استفاده کرد. به این معنی که شاه ایران سپاهیانی به محمود میرزا داد و او در ۱۲۱۶ قندهار و کابل را از برادر گرفت و زمان‌شاه را دستگیر و کور نمود و خود تحت حمایت ایران امیر افغانستان گردید.

در دوره‌ای که انگلیس در هندوستان از یک طرف گرفتار اتباع تیپو صاحب و مهراته‌ها بود و از طرفی دیگر از استیلای افاغنه بر شمال غربی هند می‌ترسید خطر بزرگ دیگری در آسیا موجب آشفتگی خیال او گردید به این معنی که ناپلئون بناپارت پس از آنکه دید در اروپا حریف انگلیس نمی‌شود و از پیاده کردن سپاه به جزایر بریتانیای کبیر عاجز است توجه خود را به سمت هندوستان و حدود غربی آن معطوف نمود و نقشهٔ او آن بود که با جلب مساعدت دو دولت عثمانی و ایران از خاک این دو کشور لشکر به هند بکشد و به‌وسیلهٔ تصرّف آن سرزمین زرخیز که در آن تاریخ سرچشمهٔ عظمت و تجارت و صنعت انگلیس بود این مملکت را از پا درآورد. ناپلئون ابتدا به تحریک و یاری به تیپو صاحب

در میسور پرداخت اما چون چنانکه باید نتوانست از او پشتیبانی کند و تیپو صاحب هم به قتل رسید از آن راه نتیجه‌ای نگرفت به همین علت ابتدا در صدد طرح دوستی با دولت عثمانی برآمد و پس از آن به جانب ایران روی کرد.

در دوره‌ای که بناپارت سرگرم زد و خورد با انگلیس و متحدین او در اروپا و دریای مدیترانه بود به شرحی که عنقریب خواهیم دید دورهٔ اول جنگ‌های بین ایران و روس در سال ۱۲۱۸ هجری (۱۸۰۴ میلادی) شروع شد و دولت ایران بدون داشتن یار و یاوری که بتواند در کشمکش او با یکی از بزرگترین دول اروپا به او مساعدت نماید گرفتار یک سلسله جنگ‌های شوم گردید.

فتحعلی‌شاه پس‌ازشروع جنگ‌های روس وایران ابتدا به‌توسط نمایندهٔ انگلیس در بغداد برای جلب کمک این دولت به آن متوسل شد و این در موقعی بود که نمایندگانی از جانب ناپلئون بناپارت به ایران آمده و به فتحعلی‌شاه پیشنهاد عقد اتحادی را بر ضد روسیه کرده بودند.

فتحعلی‌شاه که درست از احوال فرانسه و ناپلئون بناپارت اطلاعی نداشت در ضمن محاصرهٔ ایروان از خلیفهٔ ارامنهٔ آن شهر معلوماتی راجع به فرانسه و ناپلئون به‌دست آورد و با فرستادن مراسله‌ای پیش سفیر فرانسه در استانبول به افتتاح روابط دوستی با او مشغول شد.

اتفاقاً ناپلئون هم که در این ایام خیالی جز مستأصل ساختن انگلیس از راه حملهٔ به هندوستان نداشت قبلاً به خیال افتاده بود که با جلب دوستی فتحعلی‌شاه از راه ایران لشکر به هندوستان بکشد و برای اجرای این نیّت پیش از آنکه نامهٔ شاه ایران به او برسد یکی از منشیان خود را که ژوبر نام داشت روانهٔ ایران نمود اما ژوبر در عثمانی گرفتار عمّال این دولت شد و فرستادهٔ دیگر ناپلئون رومیو در اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) به تهران آمد و مراسلهٔ ناپلئون را که

دعوت به دوستی و اتحاد با ایران بود رساند اما کمی بعد مرد و دنبالهٔ مأموریت او را ژوبر که در این تاریخ نجات یافته و به تهران رسیده بود گرفت.

ژوبر نیز در تهران مریض شد و فتحعلی‌شاه از بیم آنکه مبادا او هم گرفتار سرنوشت رومیو شود به زودی او را مرّخص نمود. سپس شاه ایران میرزا رضاخان قزوینی حاکم قزوین را به‌عنوان سفارت به‌اردوی ناپلئون‌که درمحل فینکن‌شتاین در لهستان بود روانه داشت تا برحسب پیشنهادهایی که بناپارت داده بود بین دولتین عهدنامه‌ای بسته شود.

میرزا رضاخان از جانب فتحعلی‌شاه به تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ در فینکن‌شتاین با ناپلئون معاهده‌ای بست شامل شانزده ماده. به موجب این عهدنامه ناپلئون تعهد کرد که در برگرداندن گرجستان به ایران و مجبور ساختن روسیه به واگذار نمودن آنجا سعی نماید و برای اصلاح و تقویت سپاه ایران اسلحه و توپ و تفنگ و مهندس و معلم بفرستد در عوض ایران قبول نمود که در جنگ فرانسه بر ضد انگلیس و روس با آن دولت متحد باشد و با انگلیس فوراً اعلان جنگ نماید و افاغنهٔ رعیت خود را به حملهٔ به هند وادارد و در صورت ارادهٔ ناپلئون به لشکرکشی به هند از راه ایران فتحعلی‌شاه به ایشان راه عبور دهد و اگر احتیاج پیدا شد بنادر و سواحل خلیج‌فارس را به اختیار بحریّهٔ فرانسه بگذارد.

انگلیس‌ها که از ابتدای توجهٔ ناپلئون به سمت مشرق مواظب اقدامات او بودند پیش از آنکه معاهدهٔ فینکن‌اشتاین منعقد شود از طرف شرکت تجارتی هند شرقی شش نماینده به ریاست جان ملکم به ایران فرستادند.

جان ملکم که مردی زرنگ و زیرک بود با سپردن هدایای گرانبهایی به فتحعلی‌شاه و دادن رشوه‌های هنگفت به درباریان به بستن معاهده‌ای تجارتی و سیاسی با ایران توفیق یافت و فتحعلی‌شاه تعهد کرد که مادام که زمان‌شاه افغان

دست از تعدّیات خود به حدود هند انگلیس دست برنداشته با او صلح نکند و فرانسویان را به ایران راه ندهد و انگلیس هم در عوض اگر مورد تهدید روسیه یا افاغنه واقع شد برای ایران اسلحه تهیه نماید.

علت عمده توجه فتحعلی‌شاه با وجود این عهدنامه با انگلیس به‌طرف فرانسه به شرحی که گفتیم عدم مساعدت انگلیس بود به ایران در جنگ با روسیه چه انگلیس در این تاریخ با روسیه متحداً در اروپا بر ضد ناپلئون می‌جنگیدند و مساعدت او به ایران اقدامی بود برخلاف مصلحت متحد خود.

پس از عقد معاهدهٔ فینکن‌اشتاین به امر ناپلئون سرتیپ گاردان با عده‌ای مهندس و خبرهٔ نظامی و معلم به ایران آمدند و به ریختن توپ در اصفهان و تعلیم سپاهیان ایرانی و برداشتن نقشه و تسطیح راه‌ها اقدام نمودند و جوش و خروشی از این بابت تا مدتی در ایران پیدا شد و فتحعلی‌شاه با کمال سادگی امیدواری داشت که بالاخره به یاری فرانسویان روس‌ها را شکست خواهد داد و به تصرّف مجدد گرجستان موفق خواهدآمد.

انگلیس‌ها برای برهم زدن نقشهٔ ناپلئون و برگرداندن فتحعلی‌شاه از اتحاد با او در تابستان سال ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) بار دیگر ملکم را با ابهت و جلال تمام به بوشهر فرستادند. فتحعلی‌شاه از پذیرفتن او در تهران خودداری کرد و به او پیغام داده شد که در باب مستدعیات خود با حکمران فارس صحبت کند.

ملکم که این عمل را نسبت به خود توهین‌آمیز تلقی کرد ناچار به هند برگشت و حکمران هند را برای تلافی به تصرّف جزیرهٔ خارک و حمله به سواحل ایران واداشت اما چون مقارن این احوال هم خطر افاغنه نسبت به هند از میان رفت و هم ناپلئون نسبت به ایران خیانت ورزید و بدون اطلاع فتحعلی‌شاه با روسیه از در سازش درآمد و هیئت مأمورین فرانسوی را از ایران احضار نمود انگلیس‌ها

برخلاف مصلحت خود را در تجدید روابط دوستانه با فتحعلی‌شاه دیدند و از راه صلح و صفا پیش آمدند.

در سال ۱۸۰۷ (۱۲۲۲) آلکساندر اول امپراطور روسیه پس از شکست‌هایی که در اروپا از ناپلئون خورده بود در شهر تیل‌سیت از بلاد پروس شرقی با او ملاقات کرد و دو امپراطور در آنجا بر ضدّ انگلیس معاهده بستند و ناپلئون در اینجا با وجود معاهدهٔ فینکن‌اشتاین ابداً از ایران و مسئلهٔ گرجستان سخنی به میان نیاورد و متحد سابق خود یعنی فتحعلی‌شاه را که با آن همه چاپلوسی و تملق در رشتهٔ اتحاد داخل نموده بود یکّه و تنها در مقابل روسیه گذاشت بلکه اصرار هم کرد که ایران با پذیرفتن شرایط روسیه برای خاطر فرانسه با دشمن خود صلح نماید.

بعد از آنکه فتحعلی‌شاه از اتحاد تیلسیت آگاه شد به توسط سفیر ایران عسکرخان افشار به ناپلئون پیغامهای چند دایر به یادآوری تعهدات او داد و چون جز جوابهای واهی چیزی نشنید ناچار به تجدید دوستی با انگلیس مایل گردید. در پاییز سال ۱۸۰۸ (۱۲۲۳) نمایندهٔ دولت انگلیس در بصره که هرفرد جونز نام داشت از طرف دربار لندن مأمور ایران گردید و چون به شیراز رسید گاردان که هنوز در ایران بود و سعی می‌کرد که بین روسیه و ایران قرار مصالحه ببندد به واسطهٔ آمدن سفیر انگلیس از تهران خارج شد و روابط بین فرانسه و ایران به این ترتیب مقطوع گردید.

هرفردجونز درروز سوم محرم ۱۲۲۴ به‌حضور فتحعلی‌شاه‌باریافت و یک قطعه الماس گرانبها که از جانب جرج سوم پادشاه انگلیس به هدیه آورده بود تقدیم نمود سپس به اردوی عباس میرزا رفت و واسطهٔ عقد قراردادی بین ایران و انگلیس شد. به موجب این عهدنامه دولت انگلیس متعهد گردید که تا بین این

دولت و روسیه جنگ در کار است سالی ۱۲۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی به ایران بدهد و ایران و انگلیس بر ضد روسیه متحد باشند.

چون هرفرد جونز از جانب پادشاه انگلیس به ایران آمده بود نه از جانب کمپانی شرقی هند و حکمران کل این کشور در دربار ایران چندان از حکمران هند و شرکت تجارتی شرقی به خوشی اسم نبرد این قضیّه باعث رنجش خاطر حکمران هند گردید و نقاری بین او و سفیر پادشاه انگلیس بروز کرد. عاقبت قرار شد که هرفرد جونز در دربار ایران مأمور حفظ روابط سیاسی باشد و جان ملکم سابق‌الذکر برای عقد معاهدهٔ تجارتی و اتمام مذاکراتی که هرفرد جونز در این باب شروع کرده بار سوم مأمور ایران شود.

سرجان ملکم در همین سال ۱۲۲۴ (۱۸۱۰ م.) با عده‌ای خبرهٔ نظامی به ایران آمد. از جملهٔ این نظامیان بودند لیندسی که بیش از دو متر طول قامت او بود و ایرانیان او را به همین علت به رستم ملقب ساخته بودند و پوتین‌جر و کریستی سرجان ملکم ایشان را به عباس میرزا معرّفی کرد و آن جماعت به اصلاح لشکر ایران و جنگ در عداد سپاهیان عباس میرزا مشغول شدند حتی لیندسی به فرماندهی لشکر نیز ارتقاء یافت.

فتحعلی‌شاه پس از ورود هرفرد جونز خواهرزادهٔ اعتمادالدوله حاجی ابراهیم کلانتر را که میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی است به همراهی جیمس موریه منشی سفیر انگلیس روانهٔ لندن نمود تا هم طبق آداب سیاسی رفتار کرده باشد و هم از جهت وعده‌ای که سفیر انگلیس در باب ادای سالی ۱۲۰۰۰۰ لیره به ایران داده بود اطمینان حاصل کند.

شرح سفر میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی و رفتار مضحک او و سوانحی که در طی مسافرت برای او روی داده خالی از شگفتی و مضحکه نیست و همین

کیفیات جیمس موریه را به انشاء رمانی به‌نام حاجی‌بابا واداشته و ایـن کـتاب اگرچه بسیار شیرین به رشتهٔ نگارش آمده ولی سراپا غرض‌آلود است.

در سال مراجعت حاجی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی به تـهران یـعنی ۱۲۲۵ (۱۸۱۱ م.) دولت انگلیس برای بستن عـهدنامهٔ جـدیدی سـرگوراوزلی را بـه سفارت به ایران فرستاد. این سفیر تازه بر همان اساسی که هارفرد جونز و ملکم ریخته بودند جهت عقد قراردادی قطعی با دربار ایران مشغول مذاکره‌شد و این مذاکرات تاسه‌سال دنباله داشت.

عاقبت در سال ۱۲۲۸ سرگور اوزلی معاهده‌ای با ایران منعقد نمود و صورت آن را به لندن برد و سال بعد جیمس موریه مؤلف کتاب حاجی‌بابا با سفیر جدید انگلیس الس پس از به تصویب رساندن آن را برای جلب امضای فتحعلی‌شاه قاجار به تهران آوردند و دولت ایران این معاهدهٔ بسیار شـوم را در ذی‌الحـجّه ۱۲۲۹ تصویب کرد.

به موجب شرایط این عهدنامه دولت ایران برعهده گرفت که عموم معاهدات و قراردادهایی راکه با دول اروپایی دشمن انگلیس بسته لغو نماید و راه عبور به سپاهیان ممالکی که با انگلیس در حال جنگند از خاک خود به سمت هند ندهد حتی عمّال ایـران را وادارد کـه از عـبور لشکـر دشـمن انگـلیس از خـوارزم و تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره مخالفت نمایند. دولت انگلیس هم قـبول نمود که در صورت بروز دشمنی بـین ایـران و دولت دیگـر اروپـایی در رفـع اختلاف بکوشد و اگر امر به صلح خاتمه نپذیرفت یا از هندوستان به ایران کمک لشکری بدهد و یا آنکه در مدت جنگ سالی دویست هـزار تـومان (۱۵۰۰۰۰ لیره) به ایران مساعدت کند. در صورتی که بین ایران و افغانستان اختلافی بروز نماید دولت انگلیس متعهد می‌شود که بی‌طرف بماند ولی اگر امیر افغانستان به

هند حمله ببرد دولت ایران باید که به او اعلان جنگ نماید.

این عهدنامه را از جانب دولت انگلیس جیمس موریه و از طرف ایران میرزا محمدشفیع صدراعظم مازندرانی و میرزا بزرگ قائم‌مقام اول وزیر عباس میرزا و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی منشی‌الممالک فتحعلی‌شاه امضا نمودند. معاهدهٔ سال ۱۲۲۹ که یکی از بدترین معاهدات تاریخ ایران است این کشور را از لحاظ روابط سیاسی کاملاً تحت‌نظر انگلیس قرار داد و با امضای آن دولت ایران در حقیقت استقلال سیاسی خود را تسلیم انگلیس کرد.

۹

جنگ‌های روس و ایران

شش ماه پس از قتل آقامحمدخان در شوشی هراکلیوس پادشاه پیر گرجستان وفات نمود و پسرش گیورگی دوازدهم (گرگین‌خان) به‌جای پدر پادشاه شد و او برای آنکه از جانب مدّعیان دیگر آسوده‌خاطر باشد خود را کاملاً تحت تبعیت روسیه قرار داد و با این دولت در این زمینه معاهده‌ای بست و فتحعلی‌شاه هرقدر سعی نمود که گیورگی را از این راه بازدارد و تحت حمایت ایران بیاورد توفیق نیافت. برادران دیگر گیورگی برای کوتاه کردن دست او از سلطنت به قیام بر ضدّ او پرداختند و این عملیات بهانه‌ای به‌دست روس‌ها داد و سپاهیان این دولت به‌عنوان حمایت از گیورگی به تفلیس آمدند و مخالفین گیورگی را مغلوب نمودند.

گیورگی در تاریخ شعبان ۱۲۱۵ مرد و دو ماه بعد روس‌ها رسماً گرجستان را ملحق به روسیه اعلان نمودند و به ادارهٔ آنجا تحت‌نظر خود مشغول شدند و برادران گیورگی را متواری ساختند. از ایشان آلکساندر که از همه رشیدتر بود دست از مبارزه برنداشت و پس از آنکه دید از عهدهٔ حکمران روسی جدید قفقازیه یعنی سی‌سیانف که در تاریخ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۷ به این سمت به تفلیس

آمده بود برنمی‌آید با کسان دیگر خود به فتحعلی‌شاه متوسل گردید.

سی‌سیانف که در میان عامهٔ ایران به لقب اشپخدر معروف شده در اوایل سال ۱۲۱۸ در صدد تسخیر خانات گنجه و شوشی برآمد و در شوال ۱۲۱۸ با وجود دفاع مردانهٔ حاکم ایرانی گنجه به‌علت خیانت ارامنه به گرفتن آنجا موفق گردید و پس از فتح آنجا به تهدید حکّام ایروان و قراباغ را هم که از مساعدت فتحعلی‌شاه مأیوس بودند و حقوق دیوانی ایشان مدتها بود نرسیده بود مطیع خود ساخت و به این شکل تا حدود ارس را تحت تصرّف روسیه درآورد و این عمل به منزلهٔ شروع جنگ رسمی بین ایران و روس بود.

جنگ اِچمیازین

بعد از آنکه خبر تسخیر گنجه و تسلیم ایروان و قراباغ به فتحعلی‌شاه رسید این پادشاه عباس میرزا را با میرزا شفیع صدراعظم به جلوگیری از روس‌ها و پس گرفتن قلعهٔ ایروان مأمور نمود.

عباس میرزا پس از مرتب ساختن سپاه آذربایجان برای سرکوبی محمدخان قاجار حاکم ایروان که تسلیم سی‌سیانف شده بود به سمت آن شهر حرکت نمود و سی‌سیانف هم برای کمک به محمدخان با اردوی خود به حوالی اچمیازین مرکز خلیفهٔ ارامنهٔ ایروان شتافت و تا سه روز سپاه عباس میرزا را گلوله‌باران نمود اما چون از عهدهٔ ایشان برنیامد از جنگ مستقیم با آنان خودداری نمود و به‌طرف قلعهٔ ایروان حرکت کرد. محمدخان قاجار چون دید که سی‌سیانف از جنگ با عباس میرزا احتراز نموده او را به ایروان راه نداد بلکه از ولیعهد ایران تقاضای عفو نمود و عباس میرزا هم او را بخشود.

سی‌سیانف بالاخره چنین تصمیم گرفت که غفلتاً بر سپاه ایران بتازد و با

شبیخونی رشتهٔ انتظام ایشان را از هم بگسلد. به همین خیال در صبح ششم ربیع‌الثانی ۱۲۱۹ در اچمیازین بر اردوی عباس میرزا ناگهان حمله برد و لشکریان ایران از حوالی آن نقطه پراکنده شدند.

پس از موفقیت ابتدایی که نصیب سی‌سیانف گردید، فتحعلی‌شاه کمک بسیاری به عباس میرزا رساند و خود او نیز برای تقویت سپاه ایران به آذربایجان آمد و لشکریان جدید و عباس میرزا از هر طرف اسباب زحمت سی‌سیانف را فراهم نمودند و راه ارتباط او را با تفلیس قطع کردند و او چون از عهدهٔ تسخیر ایروان نیز برنیامد و محمدخان قاجار به موافقت عباس میرزا جلوی او را گرفت ناچار به تفلیس عقب نشست و جنگ اچمیازین به فتح ایران منتهی گردید. فتحعلی‌شاه ایروان را همچنان در عهدهٔ محمدخان قاجار گذاشت و با نایب‌السلطنه در رجب ۱۲۱۹ به تهران برگشت.

جنگ خانشین

پس از قتل سی‌سیانف ابراهیم خلیل‌خان به دعوت دخترش که در عقد فتحعلی‌شاه بود و پسرش که در اردوی نایب‌السلطنه خدمت می‌نمود حاضر شد که از نایب‌السلطنه طلب عفو کند و این تصمیم خود را به امرای خویش اطلاع داد. عباس میرزا او را عفو نمودوخودبرای‌نجات او از شرتعرّض ساخلو روسی شوشی‌رهسپارآن سمت‌گردید ولی قبل از آنکه ولیعهد برسد فرمانده روسی شوشی به توسط نوادهٔ ابراهیم خلیل‌خان از این خیال سابقه پیدا کرد و شبانه بر سر او تاخت و او و سی و یک نفر از نزدیکانش را کشت.

عباس میرزا در محل خانشین از محال قراباغ با قوای روس روبه‌رو شد و ایشان را به سختی منهزم نمود و بعد از آنکه سپاه دیگری از تفلیس به مدد

روس‌ها رسید بر آنان نیز ظفر یافت و در نتیجه شوشی و شروان هم فرمان نایب‌السلطنه را گردن نهادند.

جنگ اصلاندوز

بعد از کشته شدن سی‌سیانف فرماندهی کل سپاه روس در قفقازیه در عهدهٔ گودوویچ گذاشته شد. فرمانده جدید در صدد برآمد که با عباس میرزا داخل گفتگوی صلح شود و این احوال مقارن ایامی بود که مأمورین فرانسوی در این تاریخ به تهران آمده بودند. گاردان برای عملی کردن نقشه‌های ناپلئون سعی داشت که بین ایران و روس واسطهٔ صلح گردد. اقدامات گاردان در این راه مؤثر واقع نشد زیرا که گودوویچ در حقیقت نیّتی جز اغفال عباس میرزا نداشت و یک بار هم در سال ۱۲۲۳ غفلتاً به ایروان حمله برد اما شکست یافت و منهزماً به تفلیس برگشت.

نایب‌السلطنه برای تنبیه گودوویچ شخصاً از تبریز به نخجوان رهسپار گردید و چندبار در حدود این شهر و ایروان و دریاچهٔ گوگچه سپاهیان روس را مغلوب کرد و از مهمترین وقایع این ایام نبردی است که در ۱۲۲۵ مابین حسین‌خان قاجار سردار ایروان و روس‌ها درگرفت و حسین‌خان فتح نمایانی کرد و جمع کثیری از سپاهیان روسی را به اسیری گرفته به تهران فرستاد.

در همین ایّامی که حال جنگ بین ایران و روس به شرحی که سابقاً گفتیم گاردان و همراهان فرانسوی او از ایران خارج شدند و سرجان ملکم در سفر سوم خود به تهران آمد و از خبرگان نظامی که در خدمت او بودند کریستی و لیندسی به اصلاح توپخانهٔ عباس میرزا مشغول شدند و از ۱۲۲۵ تا ۱۲۲۸ نایب‌السلطنه به دستیاری ایشان سپاه و توپخانهٔ خود را منظم و مهیا ساخت و

روس‌ها در این فاصله چندبار نمایندگانی برای عقد صلح پیش ولیعهد فرستادند لیکن چون روس‌ها اصرار در باب نگاه داشتن ولایاتی که تا این تاریخ به‌دست آورده بودند به‌خرج می‌دادند و برای حمله به خاک عثمانی نیز از طریق ایران راه عبوری می‌خواستند مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید.

پس از ورود سرگور اوزلی به تهران با اینکه تمام امید ایران به مساعدتهای انگلیس بود سفیر جدید این دولت به‌علت سازشی که مقارن رسیدن او به ایران در اروپا بین روس و انگلیس حاصل شد برخلاف سابق سعی کرد که میان ایران و روس واسطهٔ صلح گردد و به صاحب‌منصبان انگلیسی هم که در سپاه عباس میرزا بودند امر داد که از جنگ با روسیه دست بردارند ولی چون عباس میرزا اصرار زیاد کرد بالاخره اوزلی قبول نمود که کریستی و لیندسی و ۱۳ تن از نظامیان جزء را به میل خود در خدمت ولیعهد ایران بگذارد بدون آنکه مسئولیت عملیات ایشان را به گردن بگیرد.

سپاه ایران به امر ولیعهد در محل اصلاندوز در کنار ارس مقیم شده بودند. روس‌ها در موقعی که عباس میرزا خود به شکار رفته بود ناگهان بر اردوگاه او تاختند.

رشتهٔ انتظام سپاه ایران بر اثر این حملهٔ ناگهانی از هم گسیخت و چون خبر به عباس‌میرزا رسید از شدت وحشت مصمم عقب‌نشینی شد لیکن کریستی فرمانده قسمتی از پیاده‌نظام که از کمی عدهٔ روس‌ها اطلاع داشت ولیعهد را از این خیال بازداشت و لیندسی هم به‌وسیلهٔ توپخانه مهاجمین روس را در زیر آتش گرفت و مانع پیشرفت ایشان شد.

در شورایی که عباس میرزا برای تعیین تکلیف جنگ با سران لشکری و کشوری خود ترتیب داد به‌قدری تشتت آراء بین ایشان بروز کرد که اختیار

هرگونه تصمیمی محال شد و خود ولیعهد او هم نتوانست از خود تصمیمی نشان دهد به همین جهت روز بعد که بار دیگر روس‌ها به حمله مبادرت ورزیدند هرج و مرج در سپاه ایران به اوج شدت رسید تا آنجا که جمعی اشتباهی جمعی دیگر را به باد گلوله گرفتند و کریستی که با رشادت تمام مقاومت می‌کرد زخم برداشت و به قتل رسید و عباس میرزا و بقیةالسیف سپاه او به تبریز عقب نشستند. فرمانده روسی در جنگ اصلاندوز پس از این فتح به بندر لنکران حمله برد و آنجا را نیز مسخّر ساخت و آذربایجان از دو طرف مورد تهدید قرار گرفت.

فتحعلی‌شاه که در صدد تهیه برای حرکت آذربایجان و طرح جنگ جدیدی با روسیه بود به‌علت طغیان ترکمانان در خراسان از این خیال منصرف گردید و برای تقاضای صلح حاجی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی را روانهٔ سن‌پطرزبورگ نمود و سرگور اوزلی هم برای توسط از تهران عازم تفلیس و پایتخت روسیه شد. دولت روسیه که در این تاریخ سخت گرفتار کشمکش با ناپلئون بناپارت بود از رسیدن سفیر ایران و تقاضای صلح بسیار خشنود گردید و برای عقد این مصالحه سرتیپ یرملوف را مأمور تهران نمود.

قتل سی‌سیانف

سی‌سیانف بعد از آنکه از پیشرفت به‌طرف آذربایجان مأیوس گردید در صدد برآمد که به سواحل گیلان لشکر بیاورد و اگر بتواند از این راه تهران را مسخّر و دولت ایران را به قبول شرایط روسیه وادار نماید.

مقارن این احوال به فتحعلی‌شاه خبر رسید که ابراهیم‌خلیل‌خان جوانشیر حکمران شوشی و قراباغ که هیچ‌وقت نسبت به ایران صفایی نداشت کاملاً

تسلیم سی‌سیانف شده و با تسلیم خود این ولایات را به تصرّف روسیه داده است. شاه به اصرار نایب‌السلطنه او را به همراهی میرزا بزرگ قائم‌مقام به آذربایجان فرستاد و سرکوبی ابراهیم خلیل‌خان را به او محوّل داشت.

مقارن رسیدن عباس میرزا به پل خداآفرین ارس که راه ارتباط اردبیل به شوشی است ابراهیم‌خلیل خان چون خود تاب مقاومت نداشت گریخت و از سی‌سیانف یاری طلبید، سی‌سیانف عده‌ای را به کمک او فرستاد و خود به عزم تسخیر گیلان به آن سمت حرکت نمود.

از آنجا که گیلان در این تاریخ بندر و لنگرگاه خوب نداشت و کشتی‌های بزرگ نمی‌توانستند تا ساحل جلو آیند سی‌سیانف در پیاده کردن سپاه به انزلی و پیره‌بازار دچار زحمات بسیار شد و پس از آنکه با تحمل مشقّات فراوان عده‌ای را به خشکی آورد. مردم گیلان که در بیشه‌ها پنهان شده بودند به آزار ایشان پرداختند و سی‌سیانف بعد از دیدن تلفات و خسارات بی‌شمار مجبور شد که مقداری از آذوقه و لوازم لشکری خود را به جا بگذارد و گیلان را خالی کند.

سی‌سیانف پس از مراجعت از گیلان و یأس از طرف ایروان تصمیم گرفت که این بار از جانب موقان و کنارهٔ بحر خزر به ایران حمله ببرد. عباس میرزا به‌سرعت خود را به گنجه رساند و آن شهر را که بنابر دعوت ارامنه سی‌سیانف عازم تسخیر آن بود تحت امر خود آورد و عازم فتح شوشی و تنبیه ابراهیم خلیل‌خان گردید و سرداران خود را با عجله به باکو و طالش و شروان مأمور نمود.

حکمران باکو حسین‌قلی‌خان که مردانه از دست‌اندازی روس‌ها بر این شهر جلوگیری نموده بود از عباس میرزا یاری خواست در این موقع سی‌سیانف که از هر طرف مقهور سپاه ایران شده و بیم محصور شدن داشت خود را به باکو رساند

تا شاید حسین‌قلی‌خان را بفریبد و با خود همدست سازد، ولی حسین‌قلی‌خان هم به‌ظاهر از در سازش با او درآمد و سی‌سیانف را برای تسلیم قلعهٔ باکو به پای دیوار آن طلبید و در موقعی که با او داخل گفتگو بود پسرعم حسین‌قلی‌خان سردار روس را به ضرب گلوله کشت و مردم باکو به دستبرد و غارت سپاه او قیام کردند و بازماندگان سپاه سی‌سیانف بعضی از طریق خشکی و جمعی از راه دریا از آنجا فوری گریختند و ماوراء قفقاز بار دیگر تا حدود شط کورا تحت‌امر ایران درآمد.

۱۰

عهدنامه گلستان

معاهده‌ای که دورهٔ اول جنگ‌های ایران و روس را خاتمه بخشید در قریهٔ گلستان از محال قراباغ به وساطت سرگوراوزلی و از طرف ایران به نمایندگی حاجی میرزا ابوالحسن‌خان امضا یافت و آن که شامل یازده فصل بود از شومترین معاهداتی است که در تاریخ ایران جدید به امضا رسیده بلکه چون آن اولین عهدنامهٔ زشتی بوده است که اولیای امور ایران از شدت بی‌خبری با یک دولت اروپایی بسته‌اند و ندانسته در موقعی که روسیه در اروپا گرفتار بزرگترین بلایا بوده به قبول هر خواهش آن دولت تن در داده موجبات بدبختی‌های بزرگی را برای آیندهٔ ایران فراهم ساخته‌اند.

به موجب عهدنامهٔ گلستان ایران قبول کرد که جمیع ولایاتی را که تا آن تاریخ روس‌ها ضبط کرده بودند ملک ایشان بشناسد. به این ترتیب گرجستان و ولایات ساحلی بحر سیاه و باکو و دربند و شروان و قراباغ و شکی و گنجه و موقان و قسمت علیای طالش به روسیه واگذار شد. به‌علاوه حق کشتی‌رانی در بحر خزر از ایران سلب گردید.

در عوض روسیه تعهد کرد که نیابت سلطنت عباس میرزا را در ایران به

رسمیت بشناسد و رساندن او را به سلطنت متعهد شود. شکست اصلاندوز و عقد عهدنامهٔ گلستان و شورش‌هایی که مقارن این احوال در ایران روی کرد ضعف دولت را به منتهی درجه رساند و متعاقب همین اوضاع بود که سرگور اوزلی طرح معاهدهٔ شوم دیگری را که سابقاً به آن اشاره کردیم بین ایران و انگلیس ریخت و سال بعد یعنی در سال ۱۲۲۹ الس سفیر تازهٔ انگلیس آن را هم به امضای فتحعلی‌شاه رساند و ایران را از لحاظ سیاسی آلت دست دربار لندن قرار داد.

انقلابات خراسان و افغانستان

در خلال جنگ‌های بین روس و ایران به‌علت گرفتاری اولیای دولت تمام قسمت شرقی ایران از بلوچستان تا صحرای ترکمن دچار اغتشاش شد به این معنی که رؤسای محلی و سران ایلات ترکمن که از حکّام حدود خود راضی نبودند سر به طغیان برداشتند و اهم این انقلابات به شرح ذیل بود:

محمدخان افغان غلجایی که بر اثر رقابت بین خاندان او و افاغنهٔ ابدالی به ایران پناهنده شده و در کرمان مقیم بود در موقعی که در این شهر قحط بروز کرد و به فرمان فتحعلی‌شاه از نقاط دیگر به آنجا غلّه می‌بردند به دستبرد به آنها پرداخت و در ۱۲۲۰ بر قلعهٔ بم دست یافت. فتحعلی‌شاه یکی از سرداران قاجار را به دفع او فرستاد و محمدخان مغلوب و منهزم و در بلوچستان مقتول شد.

در سال ۱۲۲۲ فیروز میرزا که تحت حمایت ایران بر ولایت هرات و غوریان حکومت داشت بر محمدولی میرزا پسر شاه و حکمران خراسان عاصی شد. محمدولی میرزا بر هرات دست یافت و فیروز میرزا شکست یافته از آنجا گریخت.

در سال ۱۲۲۹ فیروز میرزا بار دیگر به قصد غوریان که حکومت آن را والی خراسان به محمدخان پسر اسحق‌خان قرائی از خوانین تربت حیدریه واگذاشته بود حرکت نمود.

برادرزادهٔ او کامران میرزا که در قندهار امارت می‌کرد از این فرصت استفاده کرده به قصد استیصال فیروز میرزا و حملهٔ به خراسان به جانب هرات حرکت نموده و آنجا را در محاصره گرفت.

فیروز میرزا که خود را از همه جانب در خطر می‌دید به سردار اردوی فتحعلی‌شاه در خراسان‌یعنی اسماعیل‌خان دامغانی پناه‌برد و حاضرشدکه با ادای ۵۰۰۰۰ تومان نقد و خراج سالیانه تحت‌حمایت ایران‌بماند و خطبه و سکّه را به‌نام‌فتحعلی‌شاه جاری سازد. اسماعیل‌خان این شرایط را پذیرفت و به دفع کامران میرزا رفت. کامران میرزا به قندهار گریخت و فیروز میرزا بار دیگر تحت تبعیّت ایران به امارت برقرار گردید.

در سال ۱۲۲۸ یکی از درویشان حدود ترکستان شرقی به نام خواجه محمد کاشغری که خود را از شاهزادگان چین می‌دانست و مردی ریاکار و جاه‌طلب بود و در ممالک چین و هند و مصر به جمع مرید پرداخته و در هر نقطه مدتی مردم را فریفته و بالاخره مجبور به فرار شده بود در آخر کار به حدود سلیمانیّه و شهرزور افتاد و والی سلیمانیه را در ردیف مریدان خویش آورد و به شرحی که بعد خواهیم دید او را به جنگ با ایران واداشت سپس از آن حدود گریخته به استراباد آمد و جماعتی از ترکمانان ساده‌لوح را به دور خود جمع آورد و در مازندران و استراباد فتنه و فساد بزرگی برپا نمود. فتحعلی‌شاه محمدولی میرزا و حاکم مازندران را به دفع ترکمانان فرستاد و ایشان آن جماعت را سرکوبی نمودند و خواجه محمد فرار کرد و کمی بعد به قتل رسید و این فتنه خوابید.

در سال ۱۲۳۰ اسحق‌خان قرائی که در حدود تربت حیدریه نفوذ بسیار داشت و از رفتار محمدولی میرزا در خراسان راضی نبود از دربار فتحعلی‌شاه تقاضای عزل او را کرد و خود و پسرانش نسبت به والی راه بی‌اعتنایی رفتند. محمدولی میرزا اسحق‌خان و یکی از پسرانش را در مشهد به انتقام این حرکت کشت و این عمل مقدمهٔ شورش پسران دیگر اسحق‌خان در تربت گردید و چون محمدولی میرزا از غلبهٔ بر ایشان عاجز آمد خوانین دیگر خراسان هم که از محمدولی میرزا چندان دلخوش نبودند بر او عصیان کردند و از شاه عزل او را خواستند. فتحعلی‌شاه محمدولی میرزا را به تهران خواست و اسمعیل‌خان دامغانی را تا تعیین حاکم جدید به نظم امور خراسان مأمور نمود.

سال بعد فتحعلی‌شاه پسر خود حسینعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه را به حکومت خراسان فرستاد و شجاع‌السلطنه به دستیاری اسمعیل‌خان دامغانی فتنه‌های خراسان را خواباند و فیروز میرزا حکمران هرات به قبول اطاعت او مقداری هدایا به مشهد فرستاد لیکن در سال ۱۲۳۲ بار دیگر علم مخالفت برافراشت. این بار شجاع‌السلطنه شخصاً به هرات تاخت و آنجا را مسخّر نمود و فیروز میرزا با دادن ۵۰۰۰۰ تومان جریمه بخشوده شد و مقرر گردید که مثل گذشته به‌نام شاه ایران سکّه بزنند و خطبه بخوانند.

بعد از برگشتن سپاه ایران از هرات محمودشاه برادر فیروز میرزا که تازه از زندان رها یافته و بار دیگر امارت قندهار و کابل را به‌دست آورده بود به تحریک وزیر خود فتح‌خان بارکزائی و به دعوت امرای سرکش خراسان مخصوصاً محمدخان قرائی پسر اسحق‌خان در صدد لشکرکشی به این سرزمین برآمد و فتح خان در ۱۲۳۳ با لشکری فراوان به حدود کافر قلعه رسید و در این حمله رحیم‌خان ازبک والی خوارزم و امیر بخارا نیز با او همدست بودند و خیال ایشان

این بود که از هر طرف خراسان را مورد تاخت و تاز قرار دهند.

شجاع‌السلطنه به عجله خود را به هرات رساند و فتحعلی‌شاه نیز شخصاً به خراسان آمد و ذوالفقارخان دامغانی در نزدیکی کافر قلعه فتح‌خان را شکستی سخت داد و قریب ۱۲۰۰۰ نفر از افغانان به چنگ سپاه ایران اسیر شدند.

پس از این فتح والی خوارزم از در عذرخواهی درآمده و فوری به خیوه برگشت و خوانین خراسان هم به غیر از محمدخان قرائی همه بر سر جای خود نشستند. محمدخان را هم شجاع‌السلطنه پس از خراب کردن قلعهٔ تربت به‌دست آورد و کشت.

فتح‌خان پس از فرار به هرات معتمدالدوله نشاط را که در جنگ اسیر افاغنه شده بود با عده‌ای از ریش‌سفیدان هرات پیش فتحعلی‌شاه فرستاد و تقاضای بخشایش کرد و محمودشاه هم سفیری را مأمور خدمت شاه ایران کرد و حرکت وزیر مستبد خود را برخلاف میل خویش جلوه داد. شاه ایران این عذر را پذیرفت به‌شرط آنکه محمودشاه فتح‌خان را سیاست کند.

فتح‌خان بالاخره در سال ۱۲۳۴ به‌دست کامران میرزا پسر محمودشاه کور شد و این عمل باعث شورش برادران عدیدهٔ او که همه به‌دست فتح‌خان به حکومت ولایتی نشسته و اقتداری بهم رسانیده بودند گردید و این برادران یاغی علی‌رغم محمود و کامران هر کدام یکی از شاهزادگان درّانی را به سلطنت علم نمودند و فتنهٔ عظیمی در افغانستان برخاست.

در میان نوزده برادر فتح‌خان آنکه از همه بیشتر اهمیت و اعتبار پیدا کرد دوست‌محمدخان بود که از پیشاور به کابل تاخت و کامران میرزا را بین این شهر و غزنین شکست داد و او از ۱۲۳۴ تا ۱۲۴۲ به دستیاری برادران خود با بازماندگان خاندان درّانی پیوسته در زد و خورد بود تا آنکه در ۱۲۴۲ این سلسله

را از کابل و قندهار برانداخت و خود در تمام افغانستان به غیر از هرات که ضمیمهٔ خراسان بود مستقل شد و سلسلهٔ حالیّهٔ امرای افغانستان یعنی سلسلهٔ بارکزایی را با قدرت تمام تشکیل داد.

اما محمودشاه و پسرش کامران میرزا پس از آنکه از کابل و قندهار رانده شدند به آن قناعت ورزیدند که تحت اطاعت ایران به امیری هرات باقی بمانند ولی چون از فکر استقلال بدر نرفته بودند هر وقت مجال می‌یافتند سرکشی می‌کردند و سرکوبی و مطیع می‌شدند.

در سال ۱۲۴۱ بین این پدر و پسر بهم خورد و کامران محمود را از آنجا راند و شجاع‌السلطنه خود به هرات رفت و کامران را بر کرسی امارت مستقر نمود و این حال تا ایّام لشکرکشی ولیعهد به هرات باقی بود.

۱۱

جنگ ایران با عثمانیان

در ابتدای جنگ ایران و روس یعنی در سال ۱۲۲۱ پاشای حدود شهرزور عبدالرحمن پاشا به ایران پناه آورد و فتحعلی‌شاه او را تحت حمایت ایران به حکومت شهرزور و ریاست ایل بابان برگرداند و این مسئله باعث کدورت خاطر اولیای دولت عثمانی گردید.

برای حفظ و حمایت حدود غربی ایران فتحعلی‌شاه پسر با کفایت خود محمدعلی میرزا دولتشاه را در همین ایام به حکومت کرمانشاه و سرحدداری عراقین نامزد نمود و عبدالرحمن پاشا تحت تبعیت دولتشاه قرار گرفت.

علی‌پاشا والی بغداد برای راندن عبدالرحمن پاشا سپاه و لشکری از بغداد به شهرزور روانه نمود، این سپاه را دولتشاه مغلوب نمود و آن سردار را دستگیر و به تهران روانه کرد. دولت عثمانی به‌عنوان عذرخواهی سفیری به تهران فرستاد و رهایی سردار اسیر خود را خواست. شاه ایران هم به احترام او را به خاک عثمانی برگرداند و سفیری نیز به استانبول فرستاد.

به‌علت سکونت ترکان سنّی در سراسر مرز ایران و عثمانی و رفت و آمد ایشان از یک مرز به مرز دیگر و گفتگو در باب اینکه کدام ایل رعیّت ایران و کدام

ایل تابع عثمانی است همه وقت بین دولتین اختلاف بروز می‌کرد و غیر از این موضوع امر تعدیات سالیانهٔ پاشایان تُرک به حجّاج و زوّار ایرانی نیز غالباً باعث زحمت بود.

تا سال ۱۲۳۶ به‌علت گرفتاری‌های ایران در جنگ‌های با روس و انقلابات خراسان و افغانستان فتحعلی‌شاه مجال نیافت که به امور حدود غربی توجه کند حتی در سال ۱۲۳۲ که سرتیپ یرملوف فرمانفرمای قفقازیه به تهران آمد تا ایران را به یاری روسیه به حملهٔ به خاک عثمانی وادارد و از ایران به سپاه روس برای تاختن به عثمانی راه عبور دهد او نظر به رعایت جانب اسلامیت به قبول این پیشنهاد راضی نشد بخصوص که یرملوف برخلاف آرزوی دربار تهران به هیچ‌وجه حاضر نگردید که در باب باز دادن ولایات از دست‌رفتهٔ ایران داخل گفتگو شود چه انتظار فتحعلی‌شاه و ولیعهد این بود که از راه مذاکرات دوستانه قسمتی از آن ولایات را از روسیه پس بگیرند و به همین قصد هم در سال ۱۲۳۲ حاجی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی را به سن‌پطرزبورگ فرستادند.

روس‌ها با اینکه در این تاریخ هم گرفتار جنگ با عثمانی بودند و هم در حدود خیوه سخت در زحمت بودند به سرگرم کردن و اغفال ایلچی ایران قناعت ورزیدند و یرملوف را هم برای تبادل تعارف و استمداد از ایران در جنگ با عثمانی و خان خیوه به تهران مأمور کردند و با وجود این احتیاجی که به ایران داشتند به هیچ‌وجه به پس دادن قسمتی از ولایات سابق ایران تن در ندادند.

در سال ۱۲۳۶ جمعی از نوکران شخصی پادشاه ایران و قسمتی از حرم او که از راه ارزنةالروم عازم حج بودند مورد بی‌اعتنایی و تعرّض حافظ‌علی پاشا سرعسکر این ناحیه واقع شدند و اموال ایشان به‌غارت او رفت. به‌علاوه این سرعسکر جمعی از ایلات حدود ایروان را به بهانهٔ آنکه رعیّت عثمانیند به

قلمرو خود کوچاند دولت ایران بر این حرکات اعتراض‌کردوحافظ علی‌پاشا معزول شدولی‌جانشین‌اونیزبه‌همین قبیل معاملات دست زد و فتحعلیشاه ناگزیر شد عباس میرزا را به حملهٔ به خاک عثمانی مأمور سازد.

عباس میرزا در ذی‌الحجهٔ ۱۲۳۶ از راه خوی و چالدران وارد کردستان عثمانی شد و در حملهٔ اول شهرهای موش و اخلاط و وان و بتلیس را مسخّر نمود و ارزنة‌الروم را در محاصره گرفت. سرداران جنگ‌آزمودهٔ ولیعهد مثل حسین‌خان قاجار و برادر او حسن‌خان و عسکرخان افشار و امیرخان سردار به‌سرعت تمام ارمنستان و کردستان عثمانی را تا حدود دیار بکر متصرّف شدند ولی چون زمستان در پیش بود همه به همراهی ولیعهد به تبریز برگشتند.

در سال ۱۲۳۷ رئیس ایل بابان از قبول حمایت ایران سرپیچید و علی‌پاشا والی بغداد به یاری او قوایی به سلیمانیّه و شهرزور فرستاد.

محمدعلی میرزای دولتشاه به قصد جلوگیری از سپاهیان علی‌پاشا از کرمانشاه عازم عراق عرب شد و در یک حمله خود را به نزدیکی بغداد رساند اما به خواهش علمای عتبات به ایران برگشت ولی چون راه کردستان را پیش گرفت در راه به سپاه او صدمهٔ بسیار رسید. در سرحدّ آذربایجان پاشایان آن حدود به خیال آنکه از بودن عباس میرزا در تبریز استفاده کنند به تصرّف مجدّد ولایاتی که سرداران ایران فتح کرده بودند افتادند و از ایشان حافظ علی‌پاشای سابق‌الذکر توپراق قلعه را که در سر راه بایزید به ایروان بود محصور نمود. عباس میرزا حسین‌خان و برادرش حسن‌خان را به کمک محصورین قلعه فرستاد و این دو برادر با وجود کمی سپاه توپراق قلعه را از محاصره نجات دادند و حافظ علی پاشا پس از دادن تلفات بسیار شکسته گریخت. پس از شکست‌هایی که سرعسکران عثمانی در کردستان و ارمنستان و عراق عرب از ایران خورده بودند

دولت مزبور از ایران تقاضای صلح نمود و معاهده‌ای در ارزنةالروم به تاریخ ذی‌القعدهٔ ۱۲۳۸ بین نمایندگان طرفین به امضا رسید شامل هفت ماده و به موجب آن دولت ایران ولایاتی را که از عثمانی گرفته بود رد کرد و حدود مملکتین همان حدود سابق شد و اولیای دولت عثمانی نیز تعهد کردند که به زوار و حجاج ایرانی آزار نرسانند و از ایشان و از تجار ایران غیر از حقوق گمرکی دیگر چیزی مطالبه ننمایند و طرفین در پایخت یکدیگر سفیر و نماینده‌ای داشته باشند.

۱۲

جنگ دوم ایران و روس

معاهدهٔ گلستان در باب تشخیص خط سرحدّی بین ایران و روسیه مبهم بود به این معنی که امضاکنندگان فقط قید کرده بودند که هرچه راکه روس‌ها تا تاریخ امضای معاهده به تصرّف گرفته‌اند مالک باشند و این جمله تکلیف بسیاری از اراضی سرحدّی راکه مرتع احشام ایلات اطراف بود واضحاً معین نکرده بود و بعضی از خوانین محل هم برای نفع شخصی در دامن زدن آتش اختلافات بین ایران و روسیه می‌کوشیدند و از این جمله حسین‌خان قاجار بیگلربیگی ایروان که نمی‌خواست بقایای مالیاتی خود را به مأمورین ایران بپردازد و بـرای آنکـه عباس میرزا به دفع او قیام ننماید مایل به روشن شدن نایرهٔ جنگ بین ایران و روسیه و گرفتار شدن ولیعهد بود.

در نزدیکی ایروان و حدود دریاچهٔ گوگچه قسمتی از اراضی سرحدّی بود که مرتع ایلات رعیت ایران به‌شمار می‌رفت ولی روس‌ها ادّعای مـلکیّت آنـها را داشتند. حسین‌خان سردار به این بهانه که اگر روس‌ها آنجا را تصرّف کنند دیگر حفظ قلعهٔ ایروان برای او میسر نخواهد بود به عباس میرزا توصیه می‌کرد که از دست‌اندازی روس‌ها به‌وسیلهٔ قوای قهریه جلوگیری کند و نگذارد که از این راه

خللی در ارکان دفاع ایروان بروز نماید. همین‌گونه اختلافات در سرحدّات آذربایجان نیز بین مأمورین ایرانی و روسی پیوسته بروز می‌کرد و از مهمترین آنها اختلافی بود بین ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر محرّک قتل سی‌سیانف که حکومت اردبیل را در این تاریخ داشت با مأمورین سرحدّی روس در طالش.

خوانین طالش که از استیلای روس‌ها راضی نبودند ابراهیم خلیل‌خان را به مخالفت علنی با ایشان واداشتند و ابراهیم خلیل‌خان هم تجاوزات روس‌ها را دلیل بر نقض معاهدهٔ گلستان از جانب آن جماعت شمرده موضوع را به اطلاع فتحعلی‌شاه رساند و شاه را به تجدید جنگ با روس تشویق نمود و این امور مقارن شد با رسیدن عریضه‌ها و تظلّمات پی‌درپی که از مسلمین قفقازیه از ظلم روس‌ها به دربار ایران می‌رسید و کم‌کم اذهان عامه و علمای دین را برای تجدید جنگ حاضر می‌کرد تا آنجا که شاه به قصد پس گرفتن ولایات از دست رفته و علمای تهران به عزم جهاد برای جنگ حاضر شده بودند ولی عباس میرزا با تجاربی که از جنگ‌های دورهٔ اول داشت زیاد به این اقدام مایل نبود.

اتفاقاً روس‌ها هم به علت فوت آلکساندر اول و جوش و خروشی که در ایرانی‌ها مشاهده می‌کردند از دادن بهانه‌ای به‌دست ایران برای تجدید جنگ احتراز می‌کردند به همین نیّت برای حل اختلافات سفیری به تهران فرستادند و عباس میرزا هم مأموری را برای همین کار به تفلیس پیش یرملوف روانه داشت و خود او نیز به سرحدّ طالش رفت و در آنجا با یرملوف ملاقات‌کرد و تا حدّی اختلافات‌این حدود به مسالمت انجام پذیرفت.

اما این اقدام عباس میرزا را نه خوانین طالش پسندیدند و نه علمای طرفدار جهاد و عباس میرزا به ساختن با روسیه و خودداری از اجرای امر جهاد متّهم شد و از عراق عرب و اصفهان و تهران جمعی به جهاد به‌طرف آذربایجان حرکت

کردند و قیام ایشان مصادف شد با ورود سفیر روسیه به سلطانیه که برای ختم اختلافات حدود طالش و موقان به نفع ایران مخصوصاً مأموریت یافته بود. فتحعلی‌شاه بر اثر تحریکات مغرضین به سفیر روس که از شاهزادگان محترم خاندان سلطنتی بود اجازهٔ بار نداد و او بدون آنکه مجال گفتگو یابد به روسیه برگشت و این عمل به منزلهٔ اعلان جنگ و شروع دورهٔ دوم محاربات بین ایران و روسیه بود.

فتوحات سپاه ایران

فتحعلی‌شاه، عباس میرزا را با وجود آنکه زیاد مایل به جنگ نبود به فرماندهی کل سپاه مأمور نبرد با روس کرد و به خوانین محلی و رؤسای مسلمین مغلوب روسیه نیز دستور داد که از هر طرف به او کمک نمایند.

در مرحلهٔ اول چون روس‌ها در حقیقت غافلگیر شدند و مهیّای جنگ نبودند سپاهیان ایران به یاری مسلمین ولایات از دست رفته به فتوحات سریعی توفیق یافتند به این معنی که از سه طرف متصرّفات روسیه را در ماوراء قفقاز مورد حمله قرار دادند یکی از جانب ایروان و دریاچهٔ گوگچه، یکی از جانب قراباغ و قسمت مرکزی دیگر از سمت طالش. در جبههٔ طالش حسن‌خان طالشی به یاری سپاهیانی که عباس میرزا به او داد روس‌ها را از طالش و موقان خارج کرد و در نهم محرم ۱۲۴۲ بندر لنکران و پس از آن سالیان را گرفت. مردم باکو هم بر اثر این فتوحات بر روس‌ها شوریدند و ایشان را از آنجا راندند و مردم شکّی و شروان نیز بر همین طریق رفتند. در داغستان هم مسلمین به قتل‌عام روس‌ها دست زدند و در این طرف لشکریان ایران به سهولت عموم اراضی از دست رفته را به‌دست آوردند.

در جبههٔ ایروان حسین‌خان سردار و برادرش حسن‌خان یکی از سرداران مشهور روس را شکستی سخت دادند و حسن‌خان به کمک آلکساندر میرزا پسر آخرین پادشاه گرجستان تمام اراضی بین ایروان و تفلیس را به باد غارت داد. گنجه را هم محمدمیرزا پسر ولیعهد با امیرخان سردار به تصرّف آوردند و روس‌ها از آنجا به‌طرف شمال گریختند.

در جبههٔ قراباغ فرماندهی سپاه با شخص عباس میرزا بود و چون فتحعلی‌شاه اصرار داشت که سپاه ایران از این سمت پیشرفت کرده پس از تسخیر قلعهٔ محکم شوشی خود را به تفلیس برسانند. اللهیارخان آصف‌الدوله صدراعظم جدید خود را که پسر میرزا محمدخان قاجار دولو بود با ۱۵۰۰۰ سوار عراقی به قراباغ به یاری عباس میرزا فرستاد. عباس میرزا در نزدیکی شوشی مَدداف حکمران قراباغ را شکستی فاحش داد و به محاصرهٔ قلعهٔ شوشی مشغول گردید.

محاصرهٔ شوشی به طول انجامید و روس‌ها فرصت یافتند که در تفلیس سپاه فراوانی جمع آورند و از خوشبختی ایشان در همین ایام محاربات روس و عثمانی نیز به آخر رسید و یکی از سرداران معروف روس پاسکیویچ که در طی این محاربات تجارب بسیار اندوخته و فتوحات نمایان کرده بود به سرداری کل سپاه روسیه در قفقازیه نامزد گردید.

جنگ شَمکور

سرتیپ مدداف پس از شکست در شوشی بقیةالسیف قوای خود را به شمال گنجه کشاند و پس از گرفتن کمکهایی از تفلیس به آن شهر حمله برد و چون توپخانه‌ای قوی داشت در محل شَمکور در نزدیکی گنجه با امیرخان سردار و محمدمیرزا به جنگ پرداخت. امیرخان سردار آنقدر مقاومت کرد تا به قتل رسید

لیکن محمدمیرزا گریخت و اسیر شد ولی او را هم یکی از رؤسای شاهسون نجات داد و به کنار ارس رساند. حاکم قلعهٔ گنجه از ترس آن شهر مستحکم را رها کرد و مسلمین باغیرت این شهر که به‌خاطر ایران با روس‌ها تا آن حد جنگیده بودند از ترس اکثر شهر را رها کرده به ساحل دیگر ارس آمدند و مدداف آنجا را گرفت.

جنگ گنجه

پس از رسیدن خبر قتل امیرخان سردار و شکست محمد میرزا نایب‌السلطنه عده‌ای از همراهان خود را به محاصرهٔ شوشی گذاشته خود با ۳۰۰۰۰ سپاهی عازم گنجه شد ولی قبل از رسیدن او به آنجا پاسکیویچ خود را به گنجه رسانده و جمیع مواقع مهم را سنگربندی کرده بود.

در رسیدن سپاهیان ایران به حدود گنجه پاسکیویچ به هیچ‌وجه حاضر نشد که مبادرت به حمله نماید ناچار عباس میرزا پس از گلوله‌ریز کردن مواقع سپاه روس امر به حمله داد و نزدیک بود که فتح نصیب لشکریان ایران شود ولی از بدبختی قسمت اعظم قشون عباس میرزا دست از پا خطا نکردند مخصوصاً آصف‌الدولهٔ قاجار در رساندن کمک به ولیعهد مماطله کرد و بی‌نظمی در سپاه ایران روی آورد به‌طوری که محمدمیرزا و شاهزادگان دیگر که بنا به دستور ولیعهد بنا بود شخصاً خود را از معرکه برکنار دارند درست به مفهوم پیغام نایب‌السلطنه پی نبرده همگی سپاهیان همراه خود را برداشته به‌طرف ارس گریختند و عباس میرزا هرقدر خواست که جلوی این حرکت بی‌قاعدهٔ ایشان را بگیرد توفیق نیافت ناچار خود او نیز به محل اصلاندوز عقب نشست و پاسکیویچ به این سهولت به فتح مهمی نایل آمد و در نتیجهٔ آن پیشرفت‌های

مهمی که در سه هفته اول جنگ نصیب سپاهیان ایران شده بود به کلی در خطر افتاد.

جنگ گنجه که در نزدیکی مقبرهٔ شاعر مشهور نظامی گنجوی در ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ اتفاق افتاده به سپاه ایران تلفات زیادی وارد نیاورد چه مجموع این تلفات از ۱۵۰۰ تجاوز نکرد لیکن در مقابل در روحیهٔ ایشان اثری بسیار بد بخشید به‌طوری که دیگر جمع‌آوری و تولید روح جسارت در آنان میسر نگردید و اموری را که بیش از همه باعث خرابی کار سپاه ایران در این تاریخ بود می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

۱ـ بی‌کفایتی عباس میرزا در ادارهٔ لشکر و توحید فرماندهی و حفظ انتظام اگرچه خود او شخصاً مردی رشید و جدی بود.

۲ـ رقابت شاهزادگان قاجار با یکدیگر و عدم اطاعت غالب ایشان از ولیعهد و مستقل بودن هریک در فرماندهی.

۳ـ فراهم نبودن اسباب مادی کار و کمی قورخانه چنانکه در تمام تبریز سرب به‌قدر کفایت برای ساختن گلوله موجود نبود و ذخیره آن جز ۲۰۰۰ عدد گلوله مهمات دیگری نداشت.

۴ـ نبودن پول کافی برای پرداخت جیره و مواجب سپاهیانی که در آذربایجان جمع آمده بودند، فتحعلی‌شاه که پول‌پرستی او مشهور است به هیچ‌وجه حاضر نبود که از تهران پولی به آذربایجان بفرستد و می‌گفت که ولیعهد باید مخارج تمام آنها را از مالیهٔ آذربایجان بپردازد.

در ضمن این اشکالات روس‌ها تمام نواحی سابق را در سواحل بحر خزر تصرف کردند و تا طالش و موقان هم پیش آمدند. عباس میرزا از پاسکیویچ تقاضای صلح کرد ولی چون دانست که سردار روس واگذاشتن ایروان و

نخجوان را شرط این امر قرار داده ناچار برای دنبال کردن جنگ به تهیهٔ قوای تازه‌ای پرداخت و تا حدی که ممکن می‌شد به رفع نواقص کار خود قیام نمود.

نقشهٔ این دفعهٔ پاسکیویچ این بود که از راه اردبیل و مرکز ارس به قلب آذربایجان حمله ببرد و با تصرف تبریز دولت ایران را به قبول شرایط خود وادارد به این جهت بیشتر قوای خود را از راه شوشی متوجه پل خداآفرین کرد و در همین نقطه بود که در این نوبت جنگ اولین مصادمهٔ بین سپاهیان عباس میرزا و پاسکیویچ اتفاق افتاد.

قشون ایران با وجود عبور روس‌ها از ارس به سرداری مدداف ایشان را در نتیجهٔ شکست سختی به قراباغ عقب راندند و در طرف ایروان هم شکستی دیگر به سپاه دیگر روس دادند. پاسکیویچ در نتیجهٔ این دو شکست مجبور شد که خود شخصاً از تفلیس به‌طرف ایروان حرکت نماید ولی هرچه کوشید در مقابل رشادت‌های حسن‌خان سردار و برادر پیر او حسین‌خان به تسخیر آنجا قادر نیامد و به تفلیس برگشت.

سال بعد یعنی در ۲۶ ذی‌الحجه ۱۲۴۳ پاسکیویچ با قوای عظیمی متوجه نخجوان و تسخیر قلعهٔ عباس‌آباد در ساحل شمالی ارس شد. ولیعهد حسن‌خان سردار و آصف‌الدوله را به آن سمت فرستاد. حسن‌خان در نتیجه حمله به روس‌ها به ایشان تلفات بسیار وارد ساخت ولی آصف‌الدوله چنانکه باید پایداری نکرد و عباس‌آباد مسخر پاسکیویچ شد و روس‌ها از این سمت عازم خوی شدند.

پس از فتحی که در عباس‌آباد نصیب پاسکیویچ شد ادعای او درباب صلح با ایران بالا گرفت چنان که در جواب تکلیف جدید صلح عباس میرزا گفت که اگر ایران حاضر شود که تمام ولایات جنوب ارس را با ۷۰۰۰۰۰ تومان به عنوان

غرامت تسلیم روسیه نماید قبول این تکلیف ممکن است. چون عباس میرزا زیربار نرفت بار دیگر جنگ شروع شد. این‌بار عباس میرزا و حسن‌خان سردار در قسمت بین قراباغ و طالش به سپاه روس حمله بردند و پس از شکست ایشان در این نقطه به سمت ایروان واچمیازین توجه کردند.

در شوال ۱۲۴۴ پاسکیویچ به محاصرهٔ قلعهٔ سردارآباد از قلاع ایروان و از بناهای حسین‌خان سردار پرداخت و پس از مدتی گلوله ریختن برآنجا، آنجا را به یک حمله گرفت و پس از آن بعد از جنگ سختی اچمیازین و ایروان را نیز متصرف شد. تسخیر این سه نقطهٔ مستحکم خط مقاومت سپاه ایران را در طرف مغرب به‌کلی درهم شکست و پس ازفتح عباس‌آباد دیگر مانعی جهت استیلای بر آذربایجان از جانب شمال‌غربی وجود نداشت به همین جهت سپاه روس به طرف خوی و مرند و تبریز سرازیر شدند و عباس‌میرزا برای نجات تبریز به طرف این شهر عقب کشید.

حفظ تبریز در این تاریخ از طرف شاه به آصف‌الدوله واگذار شده بود، این مرد خودخواه و ضعیف‌النفس که باعث یک مقدار از خرابی‌های کار لشکرکشی عباس میرزا شده بود، به جای آنکه مقاومتی به خرج دهد از ترس درخانه یکی از رعایا پنهان شد و فرمانده قسمتی از سپاه روس به دعوت جمعی از مردم تبریز به آن شهر وارد گردید و جمیع ذخایر و مهمات دولتی راکه در آنجا بود، به تصرف خود درآورد.

عباس میرزا در دفعهٔ آخر سعی کرد که در خط ترکمانچای و دهخوارقان و دیلمقان جلوی پیشرفت پاسکیویچ را بگیرد ولی در این سه نقطه هم مغلوب گردید. ناچار از خواص خود کسی را پیش پاسکیویچ فرستاد و از او تقاضای ملاقات نمود.

معاهدات ترکمانچای

پس از آنکه فرستادهٔ عباس میرزا تقاضای متارکه جنگ را از جانب ولیعهد به اطلاع پاسکیویچ رساند پاسکیویچ این عمل را موکول به شرایط ذیل کرد:

۱ـ دولت ایران ایروان و نخجوان و اردوباد که در تصرف روسیه است به این دولت واگذارد و ارس سرحدبین مملکتین باشد،

۲ـ طالش و موقانرا که به موجب معاهدهٔ گلستان به روسیه واگذار شده سپاه ایران خالی کنند،

۳ـ بیست کرور تومان پول طلا از طرف ایران به عنوان خسارت جنگ به روسیه پرداخته شود،

۴ـ بعد از انجام صلح نایب‌السلطنه یا پسرش محمدمیرزا به عنوان عذرخواهی از نقض معاهده گلستان رسماً از طرف دولت ایران به پایتخت روسیه فرستاده شوند.

عباس میرزا این شرایط را پذیرفت و جنگ متارکه گردید و در دهخوارقان به ملاقات پاسکیویچ رفت و چون پاسکیویچ که سپاهیانش تا قافلانکوه پیش آمده بودند هر روز تهدید می‌کرد که اگر شرایط او را نپذیرند عازم طهران خواهد شد عباس میرزا به فتحعلیشاه اصرار در عقد صلح می‌نمود و تقاضای فرستادن نمایندهٔ رسمی می‌کرد. عاقبت فتحعلیشاه پس از تردید بسیار حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان وزیر دول خارجه را با اعتبارنامه به آذربایجان فرستاد و به عباس میرزا پیغام داد که در باب کم کردن مبلغ غرامت هرقدر می‌تواند اصرار بورزد تا شاید آن را به پنج کرور برساند.

پس از مذاکرات طولانی بین پاسکیویچ و عباس میرزا عاقبت سردار روس پنج کرور از مبلغ پیشنهادی خود را تخفیف داد و قرار شد که میزان خسارت را

در ۱۵ کرور بنویسند و نزدیک بود که کار صلح به انجام برسد که بروز وقایعی در طهران باز موجباتی جهت تعقیب آن فراهم آورد توضیح آنکه فتحعلیشاه در تمام مدت جنگ‌های روس و ایران پسر رشید و کافی خود حسینعلی میرزای شجاع‌السلطنه والی خراسان را به علت رقابتی که بین او و عباس‌میرزا بود در کارها دخالت نداد و از وجود او در آذربایجان به هیچ شکل استفاده نکرد.

در موقعی که خبر شکست‌های عباس‌میرزا به خراسان رسید شجاع‌السلطنه یک عده از سپاهیان خود را با علمهائی سیاه برداشته به طهران آمد و به این عنوان که از جانب امام هشتم مأمور بیرون کردن روسهاست عازم آذربایجان شد. فتحعلیشاه هم که به هیچ وجه راضی به پرداختن وجه غرامت به روس‌ها نبود حرکت شجاع‌السلطنه را موقع خوبی دانسته به خیال خود برای ترساندن روس‌ها او را روانهٔ قزوین نمود.

از شنیدن این خبر پاسکیویچ چنان متغیر شد که رشتهٔ مذاکرات خود را با عباس‌میرزا قطع نمود و به او گفت که اگر در ظرف پنج روز تکلیف صلح معین نشود به تبریز خواهد رفت و سپاه خود را مهیای حرکت به طهران خواهد نمود. عباس میرزا به عجله چاپاری به طهران فرستاد و شاه را از وخامت اوضاع مسبوق کرد وشاه ناچار شش کرور اشرفی پیش عباس‌میرزا فرستاد و ولیعهد در ملاقات دیگری که در قریهٔ ترکمانچای با پاسکیویچ نمود آنها را تقدیم داشت و معاهدات ترکمانچای راکه از اواسط جمادی‌الاولی ۱۲۴۲ تا اوایل شعبان ۱۱۴۳ مشغول مذاکره و تهیهٔ زمینهٔ آن بودند در ۵ شعبان این سال اخیر تصویب کرد واز طرف دولت ایران آن را حاج میرزاابوالحسن‌خان وزیر دول خارجه و اللهیارخان آصف‌الدوله که از زمان فتح تبریز به دست روس‌ها همچنان به حال اسیری در اردوی پاسکویچ به سر می‌برد. امضا نمودند.

معاهداتی که در ترکمانچای به امضا رسید شامل دو عهدنامه است یکی سیاسی دیگری تجارتی و هریک نیز ضمیمه‌ای دارد. این معاهدات مهمترین معاهداتی است که تا قبل از انقلاب و نهضت اخیر ایران در تاریخ این مملکت بین ایران و یک دولت خارجی بسته شده چه علاوه بر اشتمال آنها بر شرایط و حدودی که همانها مبنای معاملات سیاسی و اقتصادی بین ایران و بزرگترین همسایگان گردیده سرمشقی شده است برای عموم دول خارجی دیگری که بعدها با ایران در این زمینه‌ها معاهداتی بسته‌اند مخصوصاً یک قسمت از آن که راجع بوده است به حق حکومت قنسول‌های روسیه در ایران (کاپی‌تولاسیون) به تدریج از طرف ایران در مورد قنسول‌های سایر دول بیگانه نیز مورد تصویب قرار گرفته و تا مدتی آلت اجرای نفوذ سیاسی عمال خارجی در کشور ما بوده است.

شرایط مهم معاهدات ترکمانچای چنین بود:

۱ـ به موجب مادهٔ ۴ عهدنامهٔ سیاسی ایران علاوه بر ولایاتی را که در عهدنامهٔ گلستان به روسیه داده بود ایروان و نخجوان و اردوباد را نیز از دست داد و از قلعهٔ آرارات تا مصب نهر استارا خط سرحدی امروزی مشخص گردید.

۲ـ بنابرماده ۶ از همین معاهده دولت ایران پرداخت ده کرور تومان پول طلا را به عنوان خسارت برگردن گرفت.

۳ـ ماده ۷ ولیعهدی عباس میرزا و تعهد روسیه را در باب رساندن او تأکید کرد.

۴ـ به موجب ماده ۸ ایران از حق‌کشتی رانی در بحر خزر محروم گردید.

۵ـ به موجب مادهٔ ۱۰ دولت روسیه اجازه یافت که در هر نقطه که صلاح بداند قنسول یا عامل تجارتی بفرستد به شرط آنکه عدهٔ همراهان او از ده تن تجاوز

ننماید.

۶ـ به موجب ماده ۱۳ طرفین متعهد شدند که در ظرف چهارماه اسرای یکدیگر را مبادله کنند و در صورتی که پس از انقضای این مدت اسرائی مبادله نشده باشند هریک از دو طرف حق دارند که آزادی ایشان را تقاضا نمایند ودر هرجا که یکی از رعایای خود را ببینند به اسیری بگیرند.

۷ـ به موجب مادهٔ ۱۵ فتحعلیشاه تعهد کرد که خوانین آذربایجان را که نسبت به ایران سرکشی کرده بودند عفو نماید.

ضمیمه‌های معاهدات ترکمانچای راجع بود به طرز پرداخت غرامت جنگ و حقوقی که روس‌ها خواهند داشت در صورتی که دولت ایران در سر موعد اقساط آن را نرساند. به علاوه ترتیب پذیرائی سفیر فوق‌العاده‌ای که قرار شد پس از عقد معاهده از روسیه به ایران بیاید در همین ضمیمه‌ها به تفصیل قید گردید.

به موجب معاهده تجارتی ترکمانچای دولت ایران مجبور شد به تجار روسی حقی را که ممالک به رعایای دول کاملةالوداد می‌دهند واگذارد و از امتعهٔ روسی فقط پنج درصد قیمت آنها حق گمرکی بگیرد به علاوه به رعایای روسیه که بخواهند در ایران مقیم شوند اجازهٔ خریدن منزل و در صورت میل به تجارت اجازهٔ داشتن مغازه و انبار و غیره بدهد.

قتل گری بایدف

چون به موجب معاهدهٔ ترکمانچای دولتین بایستی هرکدام یک نفر نمایندهٔ فوق‌العاده به دربار یکدیگر بفرستند دولت روسیه گری بایدف خواهرزاده پاسکیویچ را که از شعرا و نویسندگان جوان روس بود به این سمت مأمور تبریز و طهران کرد.

گری‌بایدف که اصل و نسبی عالی داشت و به همین جهت بسیار مغرور و خودخواه بود با زوجهٔ محبوبه خویش دخترخان ایروان به تبریز آمد و پس از گذاشتن او در آن شهر عازم طهران گردید.

پس از ورود به طهران چون گری‌بایدف تمام خیالش متوجه زوجه‌اش در تبریز بود و می‌خواست به سرعت مأموریت خود را به انجام برساند از شدت پریشانی خیال زیاد توجهی به مذاکرات در باب جزئیات اجرای معاهده صلح نمی‌کرد و در طهران نیز جمعی ارامنه و گرجیان مغرض دور او را گرفتند. از آن جمله آقا یعقوب از خواجه سرایان فتحعلیشاه برای فرار از پرداخت بقایای مالیاتی خود خویشتن را رعیت روس خواند و به گری‌بایدف پناه جست. و او را واداشت که به موجب عهدنامهٔ صلح آزادی جمعی از اسرای قدیم و جدید گرجی را که در خدمت پادشاه ایران بودند از فتحعلی شاه بخواهد و در جزء اینصورت یکی از زنان حرم شاهی و زوجهٔ اللهیارخان آصف‌الدوله صدراعظم را نیز قلمداد کرده بود.

گری‌بایدف جمعی از ارامنه و گرجیان را به هدایت آقا یعقوب به خانهٔ رجال ایران فرستاد و زنان گرجی را برای اینکه ببیند کدام یک به قبول تبعیت روس مایلند مورد استنطاق قرارداد و جمعی از ایشان از جمله زوجهٔ آصف‌الدوله را به سفارت برد. آصف‌الدوله به علمای طهران تظلم کرد و هنگامهٔ غریبی برپاشد. چون آقایعقوب مأمورین مسلح سفارت روس را به تیرانداختن بر روی مردم واداشت و سه تن از ایشان به قتل رسیدند مردم هم به فتوای میرزامسیح مجتهد به سفارت روس ریختند و گری‌بایدف را با ۸۰ نفر از کسان او کشتند.

پیش‌آمد این قضیه‌ها یله فتحعلیشاه را سخت مضطرب کرد، عباس‌میرزا نیز از این کیفیت بسیار پریشان خیال شد چه هم دیگر قدرت جنگ با روسیه را در

خود نمی‌دید و هم مقام سلطنت آیندهٔ خود را که روسیه ضامن آن شده بود متزلزل می‌یافت به همین جهت با اینکه قرار بود خود او به پطرزبورگ حرکت کند برای عذرخواهی به عجله پسر خویش خسرومیرزا را به همراهی محمدخان امیرنظام و منشی امیرنظام یعنی میرزاتقی فراهانی که بعدها به مقام امیرنظامی رسید روانهٔ پایتخت روسیه کرد و در این مأموریت عباس‌میرزا که خیالی جز تحکیم اساس سلطنت آیندهٔ خود نداشت کمال ضعف نفس را به خرج داد و در حقیقت بیشتر غرض او از فرستادن خسرو میرزا توسل به پاسکویچ و خواستن رأی او درباب صلاح خویش بود حتی عباس میرزا در مقابل برادران مدعی خود شهرت داد که اگر ایشان به مخالفت با او قیام کنند او به پاسکویچ پناه خواهد جست و از او استمداد خواهد کرد.

دولت روسیه اتفاقاً در این ایام گرفتار جنگ با عثمانی و انقلابات بالکان و قضیهٔ استقلال یونان ولشکرکشی ابراهیم پاشا پسرمحمدعلی پاشا بود به این کشور و در قفقازیه سپاهی وجود نداشت، به همین علت و به علت شهادت منشی سفارت روس در طهران که در واقعهٔ شورش مردم به تفلیس گریخته بود و به خطاکاری گری‌بایدف اقرار آورد پاسکیویچ صلاح خود را در مسالمت دید اما از ترس آنکه مبادا ایران در چنین موقع مشکلی به تشویق انگلیس و عثمانی به قفقازیه حمله ببرد از ضعف نفس عباس میرزا استفاده نمود و او را تهدید کرد که اگر به خیال چنین حرکتی بیفتد ولایات خوی و تبریز را مسخر خواهد کرد و دیگر به ایران مسترد نخواهد ساخت و صلاح عباس‌میرزا را چنین تشخیص داد که فوراً از امپراطور روسیه عذرخواهی کند و پسر خود را به این قصد به پایتخت روس بفرستد.

خسرومیرزا و همراهیان او به دستور عباس میرزا به پطرزبورگ رفتند و با

اینکه برای ایشان بیم خطر جانی می‌رفت از عهدهٔ مأموریت خود به خوبی برآمدند. سفیر انگلیس هم به بیگناهی دولت ایران شهادت داد و امپراطور روسیه از شدت نگرانی که از بابت قضایای بالکان داشت مقدم خسرومیرزا را به احترام تمام پذیرفت حتی از دو کرورتومانی که هنوز دولت ایران از بابت قسط اخیر غرامات به روسیه بدهکاربود یک کرور آن را به خسرومیرزا بخشید فقط تقاضا کرد که فتحعلیشاه میرزا مسیح مجتهد را از طهران تبعید کند، خسرومیرزا پس از سه ماه توقف در پایتخت روسیه به طهران برگشت و شاه با وجود مخالفت مردم طهران میرزا مسیح را به عتبات فرستاد و غائله به این شکل خوابید.

مأموریت نایب‌السلطنه به خراسان و یزد و کرمان: پس از آنکه فتحعلیشاه از جانب روسیه اطمینان خاطر یافت ولیعهد و خسرومیرزا را به خدمت خواست و پس از دلجوئی از ایشان ولیعهد را برای دفع سرکشان مأمور خمسه نمود و خود عازم فارس شد تا پسر دیگر خویش حسینعلی میرزا فرمانفرما را که چندی بود از پرداخت حقوق دیوانی و اطاعت به دولت سرپیچی داشت مطیع سازد. فرمانفرما به زودی از دراطاعت درآمد و شاه از راه خوزستان و لرستان و همدان به طهران برگشت. در این موقع‌به شاه خبر رسید که یکی از متنفذین یزد به نام عبدالرضاخان علم طغیان برافراشته و حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی خراسان پسر دیگر شاه و مدعی ولیعهد چنان که باید در دفع او سعی به خرج نمی‌دهد به علاوه صفحات خراسان درطی‌گرفتاری‌های شاه و ولیعهد در جنگ‌های روس‌به‌علت‌سرکشی‌خانان محلی و تاخت وتاز ترکمانان و افاغنه سرتاسر میدان استیلای طاغیان شده است.

فتحعلیشاه برای دفع سرکشان و آرام کردن قسمت شرق ایران ولیعهد را از آذربایجان خواست و نایب‌السلطنه در سال ۱۲۴۶ به همراهی پسران خود

محمدمیرزا و خسرومیرزا و بهمن میرزا و با وزیر خود میرزاابوالقاسم قائم مقام ثانی ابتدا از طهران از راه قم به طرف یزد رفت و در ۱۲۴۷ یزد را از عبدالرضاخان گرفت و او را دستگیر نمود وچون شجاع‌السلطنه از جلوی برادر به کرمان گریخت نایب‌السلطنه به دنبال او به آن شهر رفت و شجاع‌السلطنه را پس از دستگیری به خدمت پدر به طهران فرستاد و او تا آخر سلطنت فتحعلیشاه همچنان در پایتخت در حبس نظر بود و دیگر به او مأموریتی داده نشد.

غیر از عبدالرضاخان و شجاع‌السلطنه مدعیان دیگری که در خراسان از دولت اطاعت نداشتند و دائماً به تعرض اموال وجان مردم می‌پرداختند یکی محمدخان قرائی بود از خوانین تربت دیگر رضاقلیخان ایلخانی کردان قوچان و جمعی از رؤسای ترکمانان اطراف سرخس.

ولیعهد خسرومیرزا را با توپخانه از راه کویر به دفع محمدخان قرائی و تسخیر قلاع قهستان و قائنات فرستاد و خود نیز از راه استرآباد به سرکوبی رضا قلیخان عازم قوچان شد. مردم مشهد تصمیم داشتند که ولیعهد را به آن شهر راه ندهند ولی پس از آنکه خبر فتوحات خسرو میرزا را در قائنات و پیشرفت‌های ولیعهد را در تسخیر قلاع متعلق به قلیخان شنیدند از دراطاعت درآمدند ونایب‌السلطنه بدون زحمت به ارض اقدس وارد گردید و خسرومیرزا هم پس از گرفتن طبس و ترشیز و فراری کردن محمدخان در مشهد به ولیعهدی پیوست و فتنهٔ این دو مدعی به این ترتیب دفع گردید و اگرچه محمدخان فرار کرد اما رضا قلیخان پس از آنکه دیگر در خود تاب مقاومت نمی‌دید از ولیعهد طلب عفو کرد و نایب‌السلطنه هم او را بخشود.

چون هنوز خطر ترکمانان باقی و محمدخان نیز درحال فرار بود نایب‌السلطنه خسرومیرزا را به آذربایجان فرستاد تا از آنجا سپاه کافی به خراسان آورد و کسی

که در این تاریخ آذربایجان را به نام ولیعهد اداره می‌نمود محمدخان زنگنه امیرنظام کلانتر و ریش سفید کل آذربایجان بود. خسرومیرزا و امیرنظام سپاهی تازه تهیه دیده روانهٔ خراسان کردند. نایب‌السلطنه هم به یاری ایشان برشهر سرخس تاخت و پس از قتل عام تراکمه به ایشان امان داد و فتنهٔ ایشان نیز به این ترتیب دفع گردید.

آخر کسی که هنوز در خراسان به مخالفت باقی بود محمدخان قرائی بود که هر وقت مجال می‌یافت به سرکشان دیگر یاری می‌فرستاد نایب‌السلطنه محمدمیرزا را به دفع محمدخان فرستاد و محمد میرزا محمدخان را امان داد و محترمانه پیش پدر فرستاد و او تا آخر به همین وضع در خدمت نایب‌السلطنه می‌زیست.

محاصره هرات

پس از اتمام کار خراسان فتحعلیشاه نایب‌السلطنه را از مشهد به طهران خواست و احضار او که در بهار سال ۱۲۴۹ صورت گرفت یکی برای آن بود که شاه از مراتب خدمت‌گزاری‌های ولیعهد قدردانی نماید دیگر آنکه او را به حملهٔ افغانستان و تسخیر هرات وادارد و این قضیهٔ اخیر نتیجهٔ تحریک روس‌ها بود در دربار طهران چه مقارن همین ایام سپاهیان این دولت در طرف ترکستان و آسیای مرکزی به تسخیر اراضی و بسط قدرت در این حدود پرداخته بودند و با تحریک ایران به لشکرکشی به افغانستان نظرشان این بود که از یک طرف با تهدید افغانستان و معابر هند که کلید آنها شهر هرات بود در انگلیس‌ها یعنی رقبای خود در آسیا تولید وحشت نمایند و از طرفی دیگر خیال ایران را از سمت آذربایجان و پس گرفتن ولایات از دست رفته منصرف کنند. انگلیس‌هابرای

جلوگیری از انجام نقشه روس‌ها و سد پیشرفت سپاه ایران در مشرق همه وقت سعی می‌کردند که در خراسان تولید اغتشاش و زحمت کنند و با مسلح ساختن و تقویت افاغنه نگذارند که دست ایران که پس از عقد معاهدهٔ ترکمانچای کاملاً تحت نفوذ روس رفته بود بر این قسمت باز شود.

تصمیم فتحعلیشاه به فرستادن ولیعهد به محاصره هرات در حقیقت قیام به مخالفت با سیاست انگلیس بود و از آن یک دوره گرفتاری‌های تازه‌ای برای ایران پیش آمد که بالاخره چنان که خواهیم دید کار را در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه به جنگ رسمی بین ایران و انگلیس کشاند و منجر به متنزع شدن قطعی تمام افغانستان از ایران گردید.

پس از آنکه عباس‌میرزا از جانب پدر مأمور تسخیر هرات شد با اینکه مزاجش دچار کسالت وانحراف شده بود خسرومیرزا و محمدمیرزا را از دو طرف به محاصره هرات فرستاد و خود نیز با قائم مقام به خراسان آمد.

هرات در این تاریخ در دست کامران میرزا بود که اسماً از ایران تبعیت می‌کرد ولی باطناً نسبت به این دولت صفائی به خرج نمی‌داد بلکه هروقت هم فرصتی به دست می‌آورد به سیستان می‌تاخت. نایب‌السلطنه به توسط یارمحمدخان وزیر او که در اردو بودکامران میرزا را به سختی تهدید نمود و کامران میرزا هم حاضر شد که به هر وسیله که اولیای دولت ایران مقتضی بدانند اسباب رضای خاطرایشان را فراهم کند لیکن روس‌ها که اصرار به جنگ داشتند ولیعهد را به حملهٔ به هرات واداشتند و نایب‌السلطنه هم حکومت خراسان را به محمد میرزا واگذاشت و خود با جمعی دیگر از شاهزادگان قاجاریه به این کار قیام نمود اما در این تاریخ از جانب فتحعلی شاه که نقاهت داشت و می‌ترسید که در غیاب ولیعهد بمیرد و اوضاع سلطنت پریشان شود به طهران احضار شد.

ولیعهد هم ناچار محمدمیرزا را به جای خود به هرات فرستاد و قائم مقام را با ۸۰۰۰ سپاهی در خراسان گذاشت که در موقع لزوم به کمک محاصرین هرات بشتابد و خود به طهران آمد. بعد از حرکت عباس‌میرزا چون قائم‌مقام کارمحاصره هرات را سخت دید خود به آنجا حرکت نمود و هریک از شاهزادگان را مأمور تسخیر یکی از قلاع سرراه آن شهرکرد و هرات را از اطراف در محاصره گرفت.

۱۳

مرگ فتحعلیشاه و عباس میرزا

فتحعلیشاه پس از فرستادن محمدمیرزا به آذربایجان از طهران به عزم جنوب حرکت کرد تا هم شهرتی را که سال قبل متعاقب فوت ولیعهد دایر بر مرگ شاه منتشر شده بود از میان ببرد و هم بقایای مالیاتی فارس راکه فرمانفرما از پرداخت آن ابا داشت وصول نماید. به این دوقصد با سی‌هزارسوار و پیاده از طهران به کاشان رفت و فرمانفرما در فین کاشان به خدمت پدر رسید ولی به جای تمام بدهی خود فقط سیزده‌هزارتومان تقدیم کرد و این مسئله مزاج شاه را که علیل نیز بود پیش از پیش دچار انحراف نمود و امرداد تا فرمانفرما را محبوس کنند و مأمورین را مستوفیان مخصوصی برای وصل بقایا به فارس بروند و با اینکه حال مزاجی شاه شدت یافته بود در همانحال جمعی از خواجه سرایان و اعیان همراه خود را نیز به اطراف برای جمع مالیات مأموریت داد. یکی دو روز بعد از حرکت این جماعت از اصفهان یعنی در تاریخ ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۲۵۰ فتحعلی شاه به سن ۶۸ پس از ۳۷ سال سلطنت در اصفهان وفات یافت و جسد او را از آنجا برای دفن به قم بردند.

فتحعلی شاه در تمام دوره سلطنت خود پیوسته در حرکت و سرگرم

کشمکش با مدعیان خصوصی و دشمنان خارجی بود و با اینکه طبعاً به جنگجوئی میل نداشت و عیش و عشرت را براین حال ترجیح می‌نهاد اوضاع زمان او را به جنگ مجبور می‌نمود لیکن شاه خود کمتر به میدان جنگ حاضر می‌شد مخصوصاً در جنگ‌های با بیگانگان هیچوقت فتحعلیشاه شخصاً به جنگ نیامد و یکبار هم که برای تشویق سپاه به جهاد با روس‌ها به آذربایجان آمد همین که خبر شکست‌های لشکریان ولیعهد را شنید به سلطانیه برگشت. بیشتر پیشرفت‌هائی که در کارها نصیب فتحعلیشاه شده از برکت وجود پسران با کفایت و سرداران لایق اوست وهمین جماعتند که در مدت سی‌وهفت سال پادشاهی فتحعلیشاه مدعیان عدیدهٔ سلطنت را از میان برداشته و باوجود سیاستهای دشمنانه خارجیان و تعرضات ایشان باز ایران را در تحت یک امر و حکومت حفظ کرده‌اند.

اشتهار مخصوص فتحعلیشاه در داخل و خارج به علت عیاشی شخصی و پول‌پرستی او و کثرت اولاد و زوجات و وضع دربار و پاره‌ای حرکت ساده لوحانهٔ اوست. این پادشاه در مدت عمر قریب دوهزار فرزند از پسر و دختر و نواده پیدا کرده و درموقع مرگ از او ۵۷ پسر و ۴۶ دختر و ۲۹۶ نوهٔ پسری و ۲۹۲ نوهٔ دختری و ۱۵۶ متعلقه که از او فرزند داشته‌اند باقی مانده بوده است فتحعلی شاه به شعرگوئی نیز می‌پرداخته و خاقان تخلص می‌کرده است.

دورهٔ سلطنت فتحعلی شاه از جهت رونق یافتن ادبیات فارسی دنبالهٔ نهضتی است که در عصر زندیه شروع شده بوده مخصوصاً در این عصر تقلید از سبک نظم قدمای گویندگان فارسی به کمال رسیده و یک طبقه از مورخین و منشیانی که نثر فارسی را از حال انحطاط زمان صفویه خارج کرده و در راهی صحیح انداخته‌اند در این ایام پرورش یافته‌اند.

مرگ عباس میرزا

نایب‌السلطنه پس از رسیدن به خدمت پدر در طهران چون مزاجش سخت علیل شده و قریب ده سال بود که از نقاهت می‌نالید و تحت معالجهٔ یکی از اطبای انگلیسی بود به اصرار از شاه اجازه خواست که به مشهد برگردد تا اگر عمرش به پایان رسیده باشد در آن شهر جان بسپارد به این عزم از طهران روانهٔ مشهد شد و در راه مرضش شدت کرد و از قضا طبیب انگلیسی او هم که برای تهیهٔ دوا به تبریز رفته بود در مراجعت مرد و این خبر نیز بیشتر قوای ولی عهد را به تحلیل برد تا آنکه اندکی پس از رسیدن به مشهد یعنی در شب دهم جمادی‌الاخری ۱۲۴۹ در آن شهر فوت کرد و در همانجا مدفون گردید در حالی که از عمر او بیش از ۴۷ سال نگذشته بود.

عباس میرزا از میان فرزندان عدیدهٔ فتحعلیشاه عزیزترین اولاد او به شمار می‌رفت و برروی هم او یکی از بهترین افراد قاجاریه است زیرا که علاوه برشجاعت و مهارت در لشکرکشی به اموراداری و مملکت رانی نیز بیش از جمیع ایشان توجه کرده ودر ایام حکومت خود بر آذربایجان به آشناکردن ایرانیان به تمدن جدید و امور لشکری و کشوری اروپائی پرداخته و علاوه بر اصلاح نظام جدید به دستیاری اروپائیان به توپ‌ریزی و قلعه‌سازی و ساختن اسلحه و انشاء کارخانجات چند جهت بافت ماهوت و باروت و طبع کتب در تبریز و خوی اقدام نموده و عده‌ای شاگرد وارد و کارگر به روسیه فرستاده و اول کسی است که چاپ سربی را در ایران معمول ساخته است. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که یک قسمت عمده از رونق دورهٔ حکومت و کار عباس میرزا از برکت کفایت و وجود رجالی است که در زیردست او خدمت می‌کرده‌اند مثل محمدخان امیرنظام مربی میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا بزرگ قائم مقام اول

و پسرش میرزاابوالقاسم قائم مقام ثانی و میرزامحمد صادق همای مروزی وقایع نگار و میرزامحمد علی مستوفی آشتیانی و غیرهم. پس از رسیدن خبر مرگ ولیعهد قائم‌مقام که نزدیک بود هرات را مسخر کند صلاح را در صلح با کامران میرزا دید مخصوصاً چون محمدمیرزا ترس آن را داشت که با وجود اعمام و برادران متعدد مدعی از مقام ولیعهدی محروم بماند به شرط آنکه کامران میرزا هرساله مقداری خراج به طهران بفرستد به عجله با او صلح کردند و به مشهد آمدند و از آنجا رهسپار طهران شدند.

بعضی از پسران فتحعلی‌شاه مثل حسینعلی میرزای فرمانفرما و علی‌میرزا ظل‌السلطان وپسر دولت شاه محمدحسین میرزای حشمةالدوله درمطالبهٔ ولیعهدی به شاه فشار آوردند. شاه به تدابیر بسیار ایشان را ساکت نمود و فرمان ولیعهدی و حکومت آذربایجان را به نام محمدمیرزا صادر نمود واو را با قائم مقام به تبریز فرستاد. از کسانی که به دشمنی با محمدمیرزا متهم شدند یکی نیز خسرومیرزا برادر رشید و با فضل او بود که از ترس قائم مقام اردوی آذربایجان را در خراسان رها کرده گریخت دیگر برادر او جهانگیر میرزا حکمران اردبیل. محمدمیرزا این هر دو برادر را دستگیر نمود و در اردبیل مقید نمود. خسرومیرزا مؤلف تاریخی است به نام نامهٔ خسروان به فارسی ساده و جهانگیر میرزا مؤلف تاریخ دیگری به نام تاریخ نو که ذیل تاریخ مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق دنبلی مفتون است. شامل وقایع سنوات از ۱۲۴۱ تا ۱۲۶۷.